

توفان

ارگان مرکزی حزب کار ایران

دوره ششم - سال اول
شماره ۴ - مرداد ۱۳۷۹ - ژوئیه ۲۰۰۰

ترساندن اپوزیسیون از لولوی محافظه کاران

یکی از تاکتیک‌هایی که اصلاح طلبان برای پیشبرد کار خود اتخاذ کرده‌اند تکیه به قدرت لولوی حزب الله است. آن‌ها اپوزیسیون انقلابی ایران را مورد شامت قرار می‌دهند که لولوی حزب الله را دست کم گرفته و توجه نمی‌کند که همین دستاوردهای اندک اصلاح طلبان نیز مورد تهدید آن‌ها است و خطر این که محافظه کاران همین امتیازات را نیز یک شبه پس بگیرند وجود دارد. آن‌ها به شما می‌گویند که این دستاوردها از دو طرف تهدید می‌شود یکی از طرف لولوی ادامه در صفحه ۴

برای ما کاملاً قابل فهم است که جناح معروف به اصلاح طلب هیات حاکمه برای تثبیت خود به تاکتیک‌های مورد نظرش دست بزند و بخاطر استحکام و بقا خودش مبارزه کند. اصل تنازع بقا را باید برای آن‌ها معتبر شمرد. این مبارزه در عین حال مبارزه‌ای در عرصه ایدئولوژیک است. در این عرصه اندیشمند اصلاح طلب می‌کوشد روحیه حریف را خراب کرده و روحیه هواداران خود را تقویت کند. سعی می‌کند تسلیحات تبلیغاتی لازم را در اختیار آن‌ها بگذارد تا آن‌ها با این سلاحها به جنگ مخالفین خود روند.

خاتمی از ۱۰ تا ۱۲ ژوئیه در آلمان خواهد بود. به "استقبالش" برویم!

دعوت از یک رژیم تروریستی به آلمان

بهبوجه شکست آور نیست اگر امپریالیسم آلمان در راس سایر امپریالیستهای اروپائی تلاش کند که جای پای خود را در ایران در رقابت با سایر امپریالیستها محکم گرداند. امپریالیسم آلمان به سکوی پرش ایران نه تنها از نظر اقتصادی بلکه از نظر سیاسی و جغرافیای سیاسی نیاز فراوان دارد. امپریالیسم آلمان ایران را متحد استراتژیک خود در مقابله با توسعه طلبی امپریالیسم آمریکا در مناطق قفقاز و آسیای میانه ارزیابی می‌کند و می‌خواهد که ایران برای اروپا نقش ترکیه برای آمریکا را در منطقه ایفاء کند.

امپریالیسم آلمان برای حفظ منافع دراز مدت سیاسی و اقتصادی خود به برقراری این مناسبات نیاز دارد و تلاش می‌کند زمینه لازم ذهنی را در افکار عمومی مردم آلمان و اروپا فراهم آورد. بیکاره رژیم که آینه تمام نمای نقض حقوق بشر در دنیا بود، تغییر ماهیت می‌دهد و این نقض حقوق بشر ناشی از "عدم درک فرهنگی بین ملل" جا زده می‌شود. حال باید خانه فرهنگهای جهان در یک تبادل نظر فرهنگی این تئوری جدید استعماری را برای افکار عمومی مردم آلمان قابل بلع نماید. بیکاره از "فناهم فرهنگی" صحبت می‌شود تا در طی آن توضیح داده شود که چرا قصاص و تعزیر، تحقیر انسانها و بویژه تحقیر زنان بخشی جداناپذیر از فرهنگ اسلامی است و باید آنرا آنطور که هست پذیرفت و نه آنطور که در افکار غربی عادت کرده و معمول بوده است. رژیم آلمان از ترس افکار عمومی مردم آلمان به تبلیغات قبلی بنفع رژیم جمهوری اسلامی نیاز دارد و تقسیم جمهوری اسلامی به بخش بد و بخش "خوب"، بخشی از کل سیاست تبلیغاتی رژیم آلمان برای توجیه استحکام روابط دیپلماتیک اش با ایران است.

برگزاری کنفرانس فرمایشی برلن بیاری جمهوری اسلامی و عمال علنی و مخفی وزارت امور خارجه و سازمان اطلاعات آلمان بیاری پاره‌ای نویسندگان خود فریب بعنوان ستر این کنفرانس بود تا راه زد و بند میان بخشی از اپوزیسیون تقلبی خارج از کشور را با نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی بازگرداند و زشتی نشست و برخاست را با نمایندگان این رژیم از بین ببرد، با شکست مفضحانه‌ای روبرو شد و جز بد نامی عنوانی برای این جاده صاف کن‌های رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی باقی نگذارد.

حال با این برنامه از قبل تدارک دیده شده قصد دارند نماینده جمهوری اسلامی را به آلمان دعوت کنند و از این رژیم بربرمنش اعاده حیثیت کنند. حزب کار ایران (توفان) به اعاده حیثیت این رژیم تروریستی و عقب مانده معترض است و می‌خواهد با اعتراض خود همدستی امپریالیسم آلمان با پان اسلامیسیم ایران را نشان دهد. حزب کار ایران می‌خواهد به مردم ایران بگوید که ما از قماش اپوزیسیون تقلبی نیستیم و مبارزه خود را با این رژیم سرمایه‌داری تا به آخر ادامه خواهیم داد. حزب می‌خواهد تزویر حمایت از حقوق بشر را که ابزار سیاسی امپریالیسم شده است بر ملا کند. حزب ما از هم اکنون اعلام می‌کند که هیچکدام از قراردادهای استعماری را برسمیت نمی‌شناسد و امضاء نماینده دولت جمهوری را فاقد ارزش حقوقی می‌داند.

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

حزب کار ایران (توفان) ۲۰۰۰/۶/۱

ماهیت گفتمان خسونت طلبی

یکی از عرصه‌های مبارزه ایدئولوژیک نیروهای سازشکار با "جمهوری" اسلامی و ضد انقلاب خارجه نشین طرح نظریه خسونت است که آنرا به مخالفین خود چپ و راست برای ایجاد محیط آکنده از ترور دموکراتیک و ارباب دموکراتیک نسبت می‌دهند. این گونه تبلیغات و این گونه مبارزه ایدئولوژیک بهیچوجه تازگی ندارد و مخترعان آنها نیز از ایران نیامده‌اند. بورژوازی و حاکمان نشسته بر تخت، از این شیوه چه اکنون و چه در گذشته برای خلع سلاح معنوی مخالفان خود سود جسته‌اند. محمد رضا شاه که یک رژیم تروریستی بر پا کرده بود و زندانیان سیاسی را در "حال فرار" ترور می‌کرد، مقاومت بحق مردم جان به کف رسیده را عین خسونت می‌نامید. برای وی در زندانهای ایران زندانی سیاسی وجود نداشت. آنها مثنی تروریست و جنایتکار بودند که رژیم دستگیر کرده، برای "حفظ" جامعه شکنجه کرده و از آنها در زندانها نگهداری می‌کرد. وی تمام رژیم منحوس و نکبت بارش را با کمک کودتا، قتل عام، تیرباران و حزب رستاخیز که اوج خسونت استبدادی فردی بود تحکیم می‌کرد و حال همه آن کسانی که خود در بر پائی این بنای خسونت در رژیم پهلوی نظیر داریوش همایون سهم مهمی داشته‌اند بدستور ارباب آمریکائیشان بیکاره مخالف بکار برد خسونت، آنهم در حقیقت از جانب اپوزیسیون انقلابی، از کار در آمده‌اند. رژیم "جمهوری" اسلامی مظهر خسونت و جنایت است. پیدایش این رژیم بر اساس عوامفریبی و خیانت به آمال و خواستهای محقانه مردم ایران پدید آمد. ادامه در صفحه ۲

سرنگون باد رژیم سرمایه‌داری جمهوری اسلامی

ماهیت گفتمان...

سرکوب خلقهای کرد و ترکمن، کشتار دسته دسته کمونیستها و نیروهای انقلابی و آزادیخواه ایران، سازماندهی وزارت اطلاعات، پاسداران، بسیج، چماقداران حزب الله این مظاهر بارز خشونت ناشی از ماهیت خشونتگرا و ضد انقلابی این رژیم است. دسته‌های زهرا خانم و کمیته‌های بگیر و ببند و چماقداران و قمه‌کشان جلوی دانشگاه محصولات دوران خاتمی نیستند، محصولات رژیم "جمهوری" اسلامی از بدو تولدش بوده‌اند. آنها هنوز که هنوز است از خشونت دست بر نمی‌دارند و دست بر نخواهند داشت. شکنجه‌های قرون وسطایی در زندانهای عدیده و رسمی و غیر رسمی رژیم "جمهوری" اسلامی در جریان است و دولت آقای خاتمی حاضر به افشاء آنها نیست و با کجدار و مریز سر مردم را گرم می‌کند. اصلاح‌طلبان براه افتاده‌اند تا همه اپوزیسیون خشونت دیده و در هم کوفته را از خشونت باز دارند و بترسانند زیرا بیکباره پس از تحکیم عفريت "جمهوری" اسلامی یادشان آمده که "در عفو لذتی است که در انتقام نیست". آقای "دکتر" گنجی که خرس از پل گذشته و به آرزوی "جمهوری" اسلامی رسیده می‌گوید: "در داخل و خارج کشور آنها که به خشونت پناه می‌برند به گفته روانشناسان اجتماعی ناکامی خود را جبران می‌کنند، کسانی که به عصر سپری شده تعلق دارند، عصر خشونت، عصر تروریسم و اینک می‌خواهند به زور خود را به مردم تحمیل کنند. دوران خشونت و تروریسم گذشته است و هیچکس نخواهد توانست با زور و فشنگ و خمپاره بر ایران حکومت کند".

آقای "دکتر روانشناس" گنجی این لالائی را وقتی برای اپوزیسیون خود فریفته می‌گوید که مظاهر بارز خشونت قانونی، نظیر پاسداران، وزارت اطلاعات و امنیت، لباس شخصی‌ها و لباس نظامی‌ها، بسیج و چاقوکشان حزب الله راست راه می‌روند و حی و حاضر همه جا حضور دارند و در آینده نیز حضور خواهند داشت و کسی نیست جلویشان را بگیرد. پناه بردن حامیان "جمهوری" اسلامی به خشونت، امر قانونی است زیرا در قانون اساسی "جمهوری" اسلامی به ضرورت آن تاکید شده است و عصر این نوع خشونت نه تنها نگذشته بلکه برعکس در دستور روز نیروهای ضد انقلابی است، نگوئیم خشونت از جانب آن حاکمان رنگارنگ، نگوئیم خشونت بطور کلی نیست، مذموم شمردن اعمال خشونت از بالا نیست، تکفیر خشونت از پائین یعنی حق دفاع از خود در مقابل یک رژیم وحشت، یک رژیم تروریست که عصرش حتی پیش از بقدرت رسیدنش پایان یافته بود میباشد. عصر خشونت هنوز تمام نشده است. دنیای

کنونی به سمتی پیش می‌رود که خلقها و ستمکشان تاریخ با مبارزه انقلابی خودگور ستمگران را خواهند کند. اگر آقای گنجی و همدستانش در خارج از کشور، خروارها تحریف و مذمت در وصف خشونت بنویسند، هرگز انسانهای سراسر جهان به این غزعبلات گوش فرا نخواهند داد. با سیاه کردن خروارها کاغذ بی‌زبان و لجن پاشیدن بر مبارزه مردم جهان و ایران نمی‌توان واقعیت اجتماعی را دگرگون جلوه داد. خشونت قلدران، اقتدارگرایان، تمامیت خواهان و سرانجام خشونت اصلاح‌طلبان فریبکار پایان نخواهد گرفت. یورش تبلیغاتی آقای گنجی فرمانده سابق پاسداران، همراه با کُر تبلیغاتی اصلاح‌طلبان و تملق‌گویان هوچی خارجه نشین آنها برای آن است که از هم اکنون خشونت خونبار آنها را بعد از گرفتن کامل قدرت و جایگزینی گروهی تمامیت‌خواه با گروهی تمامیت‌خواه دیگر توجیه کنند. "توفان" مانند همیشه خشونت و ترور سلطه‌گران علیه ستمکشان را که در طول تاریخ وجود داشته است و خواهد داشت محکوم کرده و می‌کند ولی نمی‌تواند به توصیه آقای گنجی که از قهر انقلابی مردم واهمه دارد مردم ایران و جهان را دعوت کند طوق بردگی و بندگی را به توصیه این "دکتر روانشناس اجتماعی" به گردن بگیرند و از ترس اتهامات گنجی و دوستانش در برلین و فرانکفورت و کلن و یا لندن و پاریس از مقاومت عادلانه در مقابل خونخواران و جباران تاریخ دست بردارند. نقطه پایان خشونت زمانی نیست که گنجی‌ها به حکومت می‌رسند. نقطه پایان خشونت که ما صمیمانه برای آن مبارزه می‌کنیم و به مردم حقیقت را می‌گوئیم زمانی است که تمام زمینه مادی پیدایش اقتدارگران و تمامیت‌خواهان سلطه‌گر و استثمارگران خونخوار پایان رسیده باشد.

آقای گنجی و تئوریسین‌های "جمهوری" اسلامی خوابنا نشده‌اند، آنها چشمانشان را بر واقعیات دنیای ما مبتنی بر مصلحت اسلام بسته‌اند و زورگوئی خشونت‌آمیز سرمایه‌داری را نمی‌بینند که میلیونها مردم عراق، یوگسلاوی را به گرسنگی محکوم کرده و آفریقای سیاه را به کشور گرسنگان بدل نموده است. همین "جمهوری" اسلامی یکی از مصدایق بارز خشونت و مظهر خشونت عربان است و "جمهوری اسلامی خوب" آقای گنجی نیز مظهر خشونت عربان خواهد بود و جز این هم نمی‌تواند باشد. آقای گنجی نیز باید زندانها را از "اپوزیسیون خشونت‌طلب" و این بار بنام قانون پر کند و برای مبارزه با "خشونت طلبی" این اپوزیسیون آنها را در مقابل جوخه‌های اعدام قرار دهد. آقای گنجی نیز مجبور است اپوزیسیون هوادار براندازی را به صلابه بکشد و دسته دسته اعدام کند. خشونت فقط با محو طبقات از بین می‌رود و تا

موقعیکه بیعدالتی اجتماعی وجود دارد بخشی از جامعه با خشونت بر بخش دیگر حکومت خواهد کرد. آنکس که این حقیقت را کتمان کند، جنایتکار و خشونت طلب سالوسی بیش نیست. عصر خشونت تمام نشده است. ما به پایان تاریخ نرسیده‌ایم که سربازخانه‌ها را به کلاسهای درس بدل کنیم. بر افزایش تسلیحات امپریالیستی و سرمایه‌داری نقطه پایانی بگذاریم و خیالمان از همسایگان متجاوز و دولت متجاوز خودمان برای ابد راحت باشد. اصلاح‌طلبان اگر بر سر قدرت بیایند خود نیز حاضر نیستند قوای خشونت را منحل کنند. "جمهوری" اسلامی تا آنجا که برای بقاء و تحکیم خود نیاز داشت، هزاران هزار اعضای اپوزیسیون را کشتار کرد و هرگز نگفت که عصر خشونت در بیست سال پیش هم تمام شده بود. بنظر آنها عصر خشونت از دوم خرداد تمام شده است چون بنظر می‌رسد که اکنون نوبت آقایان است که پس از قتل عامها و تصفیه مخالفان، مسالمت جو شده و می‌خواهند جنازه متعفن "جمهوری" اسلامی را حفاظت کنند. اپوزیسیون که امروزه مشتی مزدور و بریده می‌خواهند آنها را با برچسب "خشونت طلب" خانه نشین کنند و زبانشان را با شیوه‌های آموخته روانشناسان و کارشناسان و "دموکراتیک" ببندند، هرگز فریب این کارزار مضحک تبلیغاتی همدستان ضد انقلاب و "جمهوری" جنایتکار اسلامی را نخواهد خورد. سانسر چماقداران اصلاح‌طلب نامرئی است. سطح کلاس آنها بالاتر است. می‌خواهند شما را با برچسب و اتهام از میدان بدرکنند. حمید جلائی پور که بدون محاکمه، هموطنان کرد ما را دسته دسته می‌کشته حال که "جمهوری" اسلامی تحکیم شده مخالف توسل به قهر است و بقیه را منتسب به خشونتگرایی می‌کند. حقیقتاً چه وقاحتی! آدم نمی‌داند که بر این تزویر باید بگیرد و یا بخندد. بر این عوامفریبی نمی‌توان نام انساندوستی و مسالمت جوئی گذارد. آقای گنجی می‌گوید: "ایران امروز به اصلاح‌طلبان، به دموکرات‌ها، به آزادیخواهان تعلق دارد... هر کس گفتگو، عقلانیت و رایزنی جمعی را بپذیرد، جای اصلی او ایران است". و هر کس فریب این افسانه‌ها را نخورد و خواهان براندازی رژیم "جمهوری" اسلامی، مظهر بربریت قرون وسطایی باشد باید به "اطاق قیامت" خدمت برادر شریعتمداری برود. برای گنجی‌ها ایرانیان بر دو نوع‌اند آنها که حرف اصلاح‌طلبان را می‌پذیرند و لذا دموکرات و آزادیخواه هستند و عقلانی فکر می‌کنند و رایزنی جمعی را پذیرفته‌اند و آنها که فریب اصلاح‌طلبان را نمی‌خورند، پس از خودیها نیستند عقلانی فکر

ادامه در صفحه ۳

مبارزه برای دموکراسی از مبارزه با امپریالیسم و ارتجاع جدا نیست

ماهیت گفتمان...

نمی‌کنند و رایزنی جمعی را نمی‌پذیرند و جای اصلی آنها ایران نیست، و قتلشان برای حفظ جامعه مدنی مسالمت جو و خشونت ستیز واجب الهی است.

ما هوادار آن هستیم که "جمهوری" اسلامی برچیده شود. عقل سلیم نیز همین را حکم میکند که در قرن بیست و یکم حکومت مذهبی به موزه تاریخ تعلق دارد. ما بر این نظریه که افکار آیت‌الله خمینی ارتجاعی و عقب مانده بوده است و باید از این حق آزادی بیان برخوردار باشیم تا این حقایق را به مردم بگوئیم و نه اینکه مردم را فریب دهیم، ما هوادار آن هستیم که جنایتکاران رژیم "جمهوری" اسلامی در دادگاه خلق محاکمه علنی شوند و از حق داشتن وکیل مدافع نیز برخوردار باشند، ما هوادار آن هستیم که دزدان اموال عمومی به مجازات برسند، اموال آنها ضبط گردد، حسابهای بانکی آنها در خارج بنام مردم ایران مصادره شود، ما هوادار فعالیت همه احزاب سیاسی حتی احزاب ضد مذهبی هستیم و قانون اساسی "جمهوری" اسلامی را نیز ضد دموکراتیک، ارتجاعی دانسته قبول نداریم آیا این خواستهای منطقی ما برای یک عقل متعارف عقلانی نیست؟ آیا گنجایش عقل ما بیشتر از عقل اصلاح طلبان نیست؟ می‌دانید چرا این خواستها عوامفریبانه نیست؟ زیرا ما نمی‌توانیم چون اصلاح طلبان به مردم دروغ بگوئیم. ولی شما و دوستان شما ما را متهم می‌کنند که هوادار خشونت هستیم. ما می‌پرسیم چرا شما از این "خشونتها" دفاع نمی‌کنید؟ مگر این خواستهایی که ما ابراز می‌کنیم بنفع همه ایرانیان بجز قشری مذهبی و مافیائی نیست؟ آری آقای گنجی شما و دوستانتان دچار اوهام نیستید و خوب می‌فهمید که چه می‌کنید. شما هوادار خشونت از بالا هستید، شما خشونت را بصورت قانونی می‌خواهید و حاضر هم نیستید از یک همه پرسی عمومی برای برچیدن مسالمت‌آمیز "جمهوری" اسلامی حمایت کنید. چون این خواست عقلانی و منطقی ما را با خشونت پاسخ خواهید داد. شما جنایت را لباس قانون می‌پوشانید، شما اصلاحات را بنفع نجات رژیم می‌خواهید و حال آنکه ما اصلاحات را برای زمینه سازی سرنگونی این رژیم ارتجاعی نیاز داریم، تا مردم میهن ما یعنی همان "همه ایرانیان متعلق بایران" بطور شرافتمندانه برای همیشه آزاد شوند. ما می‌فهمیم که شما و امثال شما در خارج و داخل از این ناراحت هستید که دست شما را رو می‌کنند و نشان می‌دهند که شما حامی ادامه خشونت اسلامی با رنگ و روئی دیگر هستید. شما فقط می‌خواهید

مردم را از توسل به زور با این تبلیغات و هوچیگری همدستان خودتان در خارج منع کنید. شما میخواهید مردم را بره‌وار بدست پلنگان تیز دندان دهید و مثنی مزدور و هوچی با نام اپوزیسیون "مسالمت جو" و خواهان "گفتمان" با قصابان مسلمان، چاقوهای شما را در خارج تیز می‌کنند. ننگ بر آنان باد!

شما حق طبیعی دفاع از خود مردم را از آنها سلب می‌کنید، حقی که حتی منشور حقوق بشر نیز که شما بدروغ سنگش را به سینه می‌زنید، آنرا برسمیت شناخته است. شما و امثال شما هر چیز را که بر علیه شما باشد خشونت می‌دانید ولی بر خشونت طبقاتی بر ایران چشم می‌بندید. بر خشونت بنیاد مستضعفان، بر خشونت بنیاد ۱۵ خرداد، بر خشونت بنیاد شهید و... اینکه حقوق کارگران پرداخت نشود، اینکه آنها را از کارخانه‌ها بیرون بریزند، اینکه میلیونها خانواده زحمتکش با دلهره و با شکم گرسنه زندگی کنند و رفیق‌دوست‌ها، رفسنجانها، خاموشها و... به غارت ثروتهای مردم مشغول باشند برای شما خشونت نیست. زیرا خشونت خونین آنها در زیر ساتری از مسالمت جوئی پنهان است. مردم را از توسل به قهر باز می‌دارید و آنها را به آرامش دعوت می‌کنید تا خشونت حاکم ادامه پیدا کند. شما مخالف خشونت نیستید مخالف خشونت از پائین هستید. حال خوب است به سخنان دوستان خود توجه کنید که مرتب از آرامش و خشونت زدائی صحبت کرده و مخالفین انقلابی خود را چماق‌دار جلوه می‌دهند.

آقای سحابی در همایش بررسی نتایج انتخابات مجلس دوره ششم که در ۱۹ اسفند ۱۳۷۸ از سوی "دفتر تحکیم وحدت" از جمله همراه با آقایان عبدی، مرعشی و خود شما برگزار شده بود نظریات زیر ابراز داشت: "در ایران کودتا نمی‌شود، چرا که اولاً قدرت‌های حاکم همیشه یک ابزارهایی را در دست خودشان می‌گیرند که بتوانند مخالفان را ارباب کنند، اسلحه را نشان می‌دهند ولی به کار نمی‌برند، چرا که امکان به کار بردن آن از سوی طرف مقابل هم وجود دارد."

حتی آقای سحابی نیز این حق توسل بقهر را برای خودش و برای شما برسمیت می‌شناسد که همواره در مقابل دشمن خود آمادگی توسل به قهر را داشته باشید. شما امید دارید با علم کردن پرچم اصلاح طلبی جنبش مردم را مهار کنید، حالا اگر آمدیم و حاکمیت نتوانست جنبش توده مردم را که به قواعد بازی آنها تن در نداده به مهار بکشد. آیا آنوقت هم این قصه‌ها را برای "شورش" کور توده مردم خواهید گفت و یا اینکه آنها را با توپ و تانک

و مسلسل برکوب می‌کنید. خشونت شما "حق" شماست زیرا در قدرت هستید و کارتان قانونی است و این مردم هستند که نباید اسلحه بدست به میدان آیند.

یکی از جنبه دوم خردادی‌ها در باره جمله "کودتای فرهنگی" که بر زبان ناطق نوری رفته بود می‌نویسد: "آنچه در حال وقوع است، چرخش مسالمت آمیز انتقال قدرت بر بستر موازیسن قانونی پذیرفته شده از سوی نظام است." همین نشریه سپس رهنمود می‌دهد: "در برابر این موج، نه میتوان ایستاد و نه می‌توان بر آن سوار شد. نمی‌توان ایستاد، چون سهمگین است و نمی‌توان بر آن سوار شد، چون عمیق و پایدار است، تنها باید آن را در چارچوب مصالح ملی و به سوی تحقق اهداف راستین انقلاب همراهی و هدایت کرد." تلاش شما برای مهار جنبش دموکراتیک مردم است. در این راه سخنان مسیحائی بر زبان می‌رانید و خنجرهای خود را در پشت مخفی کرده‌اید تا این گذار مسالمت آمیز بنفع شما بطور کامل صورت پذیرد. جنجال شما و همدستان شما در داخل و هوچی‌گریهای هواداران جمهوری اسلامی در خارج در مورد بحث "خشونت طلبی" برای خلع سلاح معنوی نیروهای انقلابی و مردم میهن ماست.

شما خشونت می‌کنید که همدستان شما نسبت به خلق کرد روا داشته‌اند تبرئه می‌کنید ولی مقاومت کردها را در قبال جنایت "جمهوری" اسلامی خشونت طلبی جلوه می‌دهید. شما در ارزیابی خود دچار خطا هستید چنانچه فکر می‌کنید با زدن اتهام و هوچیگری و ایجاد ترور فکری و یکسان کردن مخالفین خود با چماق‌داران "جمهوری" اسلامی که تا دیروز همدستان و دوستان شما بودند و خون ما هنوز بدستان آنها چسبیده است دهان اپوزیسیون را خواهید بست و جاده را برای غصب قدرت خشونت طلب خودتان بی "مزاخم" می‌کوئید و هموار می‌کنید. این شما هستید که باید در مقابل قهر انقلابی مردم که فرا می‌رسد تکلیف خود را روشن کنید، در کنار چماق‌داران حزب‌اللهی قرار می‌گیرید که دو دهه در کنارشان بودید و یا راه خود را از عوامفریبی جدا کرده به صفوف مردم می‌پیوندید. هنوز راه درازی در پیش است و شما شتاب بخروج ندهید، شب به پایان نرسیده است. تاریخ این تجربه را بارها ثابت کرده است که عمر ستمگران و قهر و خشونت آنها بی‌پایانش نزدیک می‌شود. بهتر است تاریخ واقعی تکامل جوامع بشر را بخوانید و با خواندن آثار سفارشی و کهنه و ورشکسته کارل ریموند پوپر خود را عقل کل به حساب نیاورید. □

"شاه کلید" نظام جمهوری اسلامی در تمامیت آن است!

ترساندن اپوزیسیون...

محافظة کاران و دیگری از طرف لولوی اپوزیسیون هوادار براندازی. آن‌ها می‌گویند مردم باید با این نظریات به یکسان مبارزه کنند. هر دوی این نظریات "ضد دموکرات" و "دیکتاتور" هستند.

ما می‌پرسیم، اصلاح طلبی که حاضر باشد تا این حد دروغ بگوید خود تا به چه حد دموکرات است و از اعمال دیکتاتوری که هم اکنون بدان مشغول است دست خواهد کشید؟

این صغراکبری را برای این می‌چینند که مردم را فرا بخوانند که به یاری اصلاح طلبان آمده آن‌ها را تقویت کرده و طرف جناح دیگر و اپوزیسیون انقلابی را نگیرند. آن‌ها در عین حال به اپوزیسیون غیر تقلبی ایران می‌گویند که شما واقف نیستید که جناح محافظه کار تا چقدر قدرتمند است و ما در مقابل آن‌ها تا چه حد ضعیفیم. لذا شما اگر مخالف استبداد هستید ما را تقویت کنید و نه این که ما را نیز افشاء کرده و محافظه کاران را خوشحال کنید. آنچه گفته شد سیاست اصلاح طلبان است و این سیاست نیز در خدمت آن است که در میان اپوزیسیون خارج از کشور شکاف ایجاد کنند. آقای گنجی که از نویسندگان اصلاح طلبان است می‌نویسد: "جنبش اصلاحات ایران و جنبش جامعه مدنی در ایران با دو خطر روبروست. یکی گروه‌های محافظه کار داخلی و دیگری اپوزیسیون خشونت طلب خارج از کشور است."

آقای گنجی توصیه می‌کند همه در پشت سر اصلاح طلبان صف بکشند زیرا که تنها یک راه وجود دارد. و آن اینکه همه باید یکی از دو جریان را انتخاب کنند، حزب الله و یا اصلاح طلبان و هرکس ننگ پیروی از اصلاح طلبان را بگردن نگیرد از نظر آقای گنجی دشمن تلقی می‌گردد. این تبلیغات اصلاح طلبان برای ایجاد فضای خفقانی است که با پرده برداری از لولوی حزب الله و نشان دادن آن قصد دارند دل مخالفین را خالی کنند تا به سینه زدن در زیر پرچم خاتمی رضایت دهند. خطری که جنبش دموکراتیک مردم ایران را تهدید می‌کند آن است که رهبری آن بکلی بدست اصلاح طلبان بیافتد که آن جنبش را به هرزریزگاه‌های دور افتاده کشیده و قدرت آنرا مهار کرده و به کنترل نیروهای ضد انقلابی در آورند. آن کس که نفهمد برای مبارزه علیه

ارتجاع مذهبی باید بر مبارزه دموکراتیک مردم تکیه زد و دروازه‌ها را بر روی آن گشود آن کس در فرجام کار ناچار است تسلط شوم ارتجاع مذهبی را بپذیرد. نزاعی که در گرفته نزاع بین اصلاح طلبان و حزب الله نیست. همان گونه که ما بارها گفته‌ایم این نزاع ناشی از تضاد آشتی ناپذیر میان خواستهای محقانه مردم و تمامیت حاکمیت است که بخشی از آن به نام اصلاح طلب در پی نجات این بیمار است. تقسیم‌بندی آقای گنجی به منظور تثبیت وضعیت جمهوری اسلامی صورت می‌گیرد و یک مبارزه روانی تبلیغاتی و ایدئولوژیک اندیشمندان اصلاح طلب است.

آقای اشکوری بر این نظر است: "استبداد در هر شکل حتی زیر پوشش دین و مذهب و یا انقلابیگری و چپ‌نمائی محکوم به شکست می‌باشد و همگان خواستار تحول اساسی و ساختاری در تمام عرصه‌ها از طریق مسالمت آمیز و شیوه‌های دموکراتیک می‌باشند."

خوانندگان توجه کنند که موجود مرتجع عمامه به سری به کنایه با مبتذل کردن "انقلاب و چپ بودن" آن‌ها را با استبداد قیاس می‌کند. و از ترس اینکه مبدا مردم سلطه شوم جمهوری اسلامی را با قهر انقلابی برویند نظر خود را مبنی بر مرجح دانستن گذار مسالمت آمیز و یا انتقال مسالمت آمیز قدرت بدست اصلاح طلبان را به پای مردم ایران و یا همگان می‌نویسد. حضرت آقای اشکوری! خوب است که بفهمید همگان از جمهوری اسلامی متفرند. آن‌ها نه استبداد خمینی را می‌خواهند و نه استبداد خامنه‌ای، خاتمی و یا بازرگان و یزدی و سبحانی را. مذهب انقلابی و یا دموکراتیک اوهامی است که فقط شما بدان دامن می‌زنید. هیچ مذهبی دموکراتیک نیست و نمی‌تواند باشد. نفس وجود مذهب با دموکراسی در تناقض است. شما که به دموکرات بودن تظاهر می‌کنید باید در درجه اول از تفکر مذهبی دست بکشید.

و یا در جای دیگر می‌فرمایند: "نگرانی دیگر کارشکنی اپوزیسیون خشونت طلب است و اپوزیسیون غیر دموکراتیک که ممکن است قادر شود دموکراسی را در پای خواستهای گروهی و یا ایدئولوژیک از مد افتاده و از رده خارج شده قربانی کند (حقیقتاً وقاحت می‌خواهد که یکی از عوامل خاتمی به خارج بیاید و برای اپوزیسیون تعیین تکلیف کند و آن را به خوب و بد تقسیم کند و خوبها را برای

سر بردن بدها تشویق نماید و اپوزیسیون تقلبی با خونسردی به این خزعبلات گوش دهد و برایش کف بزند و صلوات بفرستد-توفان) در هر حال راه دشوار دموکراسی ادامه خواهد داشت و مردم با یاری رهبران فکری و سیاسی صادق و وفادار خود به ویژه نویسندگان شجاع و ارباب مطبوعات توانمند در ایران که هرگز مطبوعات تا این اندازه توانا و آگاهی بخش نبوده، تا آخرین مرحله دموکراسی و مردم سالاری پیش خواهند رفت. پس به یاری مردم برخیزیم، و به یاری هم برخیزیم!"

بوی تعفن حمایت از جمهوری اسلامی خوب، حقیقتاً مژگن را می‌آزارد.

کاظم کردوانی دبیر سابق کنفدراسیون که یکی از مظاهر بارز چپ‌روی بود به راه راست آمده و می‌گوید: "جنبش ایران از یک طرف از سوی نیروهای استبدادی و مخالف آزادی شدیداً تحت فشار است. من تصورم این است که در خارج از کشور آن گونه که باید این خطر نیروهای ارتجاعی و واپس‌گرا حس نمی‌شود." و در پائین تر می‌آورد: "ولی یک نکته بسیار مهمی که من فکر می‌کنم در این زمینه هم در خارج از کشور حساسیت کافی وجود ندارد و همکاری و همیاری به رغم تمامی مشکلاتی که موجود است، بین روشنفکران لائیک و دینی می‌باشد. در صورتی که حتی در دوران مشروطیت نیز این همکاری به نوعی موجود بود. و این را دوستان ما در خارج از کشور باید جداً و دقیقاً مورد توجه قرار دهند."

یعنی حاضر باشند خفت همکاری با سروشها، ابراهیم یزدی ها و سبحاییها و اشکوری‌ها و نظایر آن‌ها را بپذیرند، آن‌ها را فریب کنند، چاقو به دستشان دهند تا پس فردا که تقویت شدند با گواهی همین مشوقین آن‌ها سر کمونیستها را به عنوان کافر، خشونت طلب، جاسوس بیگانه ببرند.

و یا در جای دیگر: "ما به خوبی آگاه هستیم که در جامعه، دوران گذار ما از مرحله سنت به مدرنیته، بحران، بخش تفکیک ناپذیر ماست. به خصوص زمانی که کلیه قشرها و طبقات اجتماعی به صورت فعال در این دوران گذار درگیر شده‌اند و لایه‌های سنتی جامعه در هرم قدرت جایگاه ویژه‌ای دارد و هم چنین ما

ادامه در صفحه ۵

"آزادی اندیشه با ریش و پشم همیشه!"

ترساندن اپوزیسیون...

می‌دانیم تا رسیدن ساختار دموکراتیک هنوز خیلی فاصله داریم اما...".

و در این فاصله طولانی برای رسیدن به ساختار دموکراتیک که معلوم نیست چند سده دیگر به طول می‌کشد یا باید به طول بکشد، آقای کردوانی بر آن است که کمونیستها باید زیر بغل "مدرنیستها" را بگیرند و آن‌ها را پرورش دهند تا بر سنت‌گرایان غلبه کنند. کمونیستها در این دوران چند ده ساله گذار باید دنباله رو جنبش باشند و نه آنکه تلاش کنند با خواستها و شعارهای مستقل خود در راس آن قرار بگیرند. در تمام این تحلیلهای ارتجاعی جای صف مستقل نیروهای انقلابی که باید بر مبارزه دموکراتیک مردم تکیه کرده، آن مبارزه را تعمیق بخشیده و مردم را در جهت سرنگونی این رژیم سرمایه‌داری برای نیل به سوسیالیسم حرکت دهند خالی است. صف مستقل کمونیستی جایی در تفکرات آن‌ها ندارد. گویا کمونیستها برای آن زائیده شده‌اند که عصای دست خاتمی و حاکمیت باشند.

با این اندیشه بی‌دورنما، با این یاس عمیق فکری، طبیعی است که اپوزیسیون تقلبی به سراشیب خیانت به دموکراسی در غلتد. ایشان در فواید جمهوری اسلامی خوب و اینکه ما باید زیر بغل خاتمی را بگیریم تا بزرگ شود، داد سخن می‌دهند و برای اقناع شما لولوی حزب‌الله را به رختان می‌کشند. آن‌ها به شما می‌گویند، جمهوری اسلامی آتش خاله است، در هر صورت پای ما نوشته شده است، این است که یا تو هوادار خاتمی هستی و یا اینکه هوادار خامنه‌ای و در هر دو صورت باید جمهوری اسلامی را بپذیری. بیچاره مردمی که این دلکها بخواهند برای آن‌ها کار روشننگری کنند. این تاریخ اندیشان جامعه ما اندیشمندان ارتجاع شده‌اند. □

از کمک‌هایتان متشکریم

ع- ۲۰ مارک

م- ۲۰ مارک

س.ب. آلمان ۵۰ مارک

فنلاند، ۴۵۰ کرون

سوئد، ۲۰۰۰ کرون

ملاک کمی...

"دموکراسی" را به خطر می‌اندازند، در می‌آورند. آنها کسانی هستند که نخست با دروغ و عوامفریبی با استفاده از رسانه‌های گروهی، افکار عمومی می‌سازند و همانگونه که از اربابان امپریالیست متمدن خود یاد گرفته‌اند سر مخالفین را بصورت "دموکراتیک" به زیر آب می‌کنند. وگرنه چگونه یک دموکرات واقعی و نه تقلبی می‌تواند این همه دروغ و دغل را سر هم کند تا تئوریهای ارتجاعی خود را برای سازش بیشترانه با خاتمی پرده پوشی کند و جا بیاندازد. پرسش این است که آیا این اپوزیسیون تقلبی حاضر بود با اشکوری، گنجی، جلائی پور، کدیور، سعابی، علوی تبار بدون نویسندگانی که ساتر آنها بودند نشسته و به مذاکره بپردازد؟

اگر حاضر بود که این اصل نشست و برخاست و گفتگوی متقابل را با نمایندگان حاکمیت بپذیرد آنوقت حاضر بود در جمع این اصلاح طلبان آیت‌الله خلخالی اصلاح طلب و کاندیدای حزب توده برای مجلس شورای اسلامی را تحمل کند؟ اگر به این جمع بهزاد نبوی، آخوند محشمی، آخوند خوئی‌ها، و یا کروی افزوده می‌شدند آیا اپوزیسیون تقلبی حاضر بود برای "تبادل نظر و احترام به دموکراسی و آزادی بیان" با آنها نشست و برخاست کند؟ حد و مرز خیانت از کجا شروع می‌گردد و به کجا ختم می‌گردد؟ عبور از مرز خیانت و همدستی با رژیم بر اساس چه درجه معینی از کمیت این نزدیکی تعیین می‌شود؟

حقیقت این است که سیاست رژیم جمهوری اسلامی در همدستی با امپریالیسم آلمان در این بود که عمال این رژیم را که همگی به قانون اساسی جمهوری اسلامی وفادارند و برای حفظ این قانون جنایتها کرده‌اند با لایه‌ای از نویسندگان و دبیران سابق کنفدراسیون برای فریب افکار عمومی و تقویت اپوزیسیون تقلبی که زیرجلکی با رژیم وارد مذاکره شده است به خارج بفرستد تا با پرچم عوامفریبانه آزادی بیان و احترام به دموکراسی، زشتی نشست و برخاست با مامورین رژیم جمهوری اسلامی را از بین ببرند. وقتی شما به مذاکره با جلائی پور و کدیور تن در دادید چرا با مهاجرانی مذاکره نکنید و اگر با مهاجرانی مذاکره کردید چرا به خدمت خاتمی شرفیاب نشوید. پایان این راه خیانت کجاست؟ آنها که امروز بدروغ هوادار دموکراسی شده‌اند از همین امروز سیاست آتی خود را تعیین کرده و می‌خواهند با خاتمی و دارودسته اصلاح طلبان کنار بیایند. مضحک این است که برخی از

روشنفکران ایران در طی طومار طولی مستقدند که چرا از آنها برای این مذاکره دعوت نکرده‌اند. فوسوسا که این روشنفکران و مبتکرین چنین طومارهای ارتجاعی می‌خواهند ناجی ملت ایران باشند.

دعوی آنها بر سر ماهیت ارتجاعی برگزاری چنین کنفرانسها و گفتگوی با نمایندگان یک رژیم ارتجاعی و بربرمنش نیست، ناراحتی آنها از این است که چرا در کنار سپانلو و یا دولت آبادی ننشسته‌اند. چقدر این گونه نزعها شرم‌آور است. وضع این روشنفکران سازشکار مصداق بارز این مثل است

یکی می‌مرد ز درد بی‌نوایی

یکی می‌گفت خانم زردک می‌خواهی.

شکست کنفرانس برلن، شکست جنبش اصلاح طلبی و دموکراتیک مردم ایران نیست، شکست اصلاح طلبانی است که می‌خواهند این جنبش مردمی را مهار کنند و به بیراهه بکشند. این وظیفه ماست که ماهیت این حرکت و ماهیت اپوزیسیون تقلبی در خارج از کشور را که در واقعه برلن دست خود را رو کرد نشان دهیم

توطئه کنفرانس برلن با شکست مفتضحانه‌ای روبرو شد و چهره دشمنان مردم ایران را بر ملا کرد. حزب توده، فدائیان اکثریت، حزب دموکراتیک مردم ایران، جمهوری خواهان ملی و ضد امپریالیسم، نهضت مقاومت ملی بختیار، داریوش همایون و دارودسته سلطنت طلبش، کیهان لندن و قلمبستان مزدورش، همه و همه در خدمت توجیه یک رژیم جنایتکار قرار گرفتند.

کسی که تفهیم ماهیت کنفرانس برلن گفتگوی آزاد بین اپوزیسیون درون کشور با اپوزیسیون خارج از کشور نبوده - حتی حضور دولت‌آبادیها نیز تقییری در آن نمی‌دهد - بلکه گفتگوی میان اپوزیسیون و نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی بوده است یا شاید است و یا همدست رژیم جمهوری اسلامی. اپوزیسیون خارج از کشور در گذشته وقتی دولت آبادی و یا سایر نویسندگان به خارج می‌آمدند از آن‌ها با احترام یاد کرده و حضورشان را در میان خود گرامی میداشت، ولی حضور اینباره آنها پرده‌ای بر ننگ سازش با رژیم بود. باید زشتی همکاری با نمایندگان رژیم جمهوری اسلامی را می‌پوشانید و باین جهت در خور نکوهش است. زمان لازم دارد تا دولت‌آبادیها این ننگ را از دامان خود بزداينند. نعره‌های حزب توده در دفاع از وی نیز کار را خرابتر می‌کند. چون ننگ را با نعره نمی‌توان پاک کرد. □

زنده باد انترناسیونالیسم پرولتری!

بیاد نادر پور مدیحه‌سرای بزرگ ایران (۳)

نادرپور در یک جا در مورد سال‌های پیش از شهریور می‌گوید: "اوضاع آن روزگار و آن گیر و بندهایی که حتی کلمات را به زنجیر می‌کشید به نیما فهمانید که سخن به گستاخی روزگار گذشته (قبل از رضاشاه) نمی‌توان گفت. و از طرف دیگر او را مانند بسیاری از صاحب هنران آن دوران خانه‌نشین و گوشه‌گیر و مردم‌گریز کرد." (دیباچه شعر انگور)

یعنی نادرپور هم تایید می‌کند که در روزگار رضاشاه حتی کلمات را هم به زنجیر می‌کشیدند و صاحب هنران را به خانه‌نشینی و گوشه‌گیری وامی‌داشتند. ولی معذالک از این که دوران پس از شهریور ۱۳۲۱ و پیش از کودتای مرداد ۱۳۳۲ بسیاری از این زنجیرها را شکست و چه بسا صاحب هنران گوشه‌گیر و خانه‌نشین را به میدان زندگی کشانید، ذکری به میان نمی‌آورد. برعکس، به عقیده نادرپور در اشعار جوانان این دوران کلمات وحشت، هراس، اندوه، مرگ، بیگانه، ناشناس، ناپایدار، فراوان به چشم می‌خورد و این امر "تمودار و مبین بسیاری از افکار و عواطفی است که این نسل را بازیچه خود ساخته است." او می‌گوید که اشعار پس از دوران شهریور کمتر از اشعار دوران مشروطه شور پیکار و مبارزه‌جویی دارد و "انباشته از اندوه و نومیدی و اضطراب و هراس است" و از این حیث فقط "چند تنی را که شیوه خاص سیاسی و مرامی داشتند"، می‌توان استثنا کرد.

با این استقراء نادرپور به هیچ وجه نمی‌توان موافقت داشت. ما از سال‌های پس از شهریور آن‌قدر دور نشده‌ایم که نتوان به قضاوت قطعی در این باره دست زد. همه به خاطر دارند که نیروی جذبه حوادث و مبارزات پرشور و امیدبخش این سال‌ها آن چنان بود که افسرده‌ترین گویندگان نیز از تاثیر آن برکنار نماند. برای نمونه میتوان شاعری چون شهریار را نام برد که به هیچ وجه رنگ سیاسی ندارد و مرد وارسته و گوشه‌گیری است. ولی شکست هیتلریسم و سقوط برلین او را نیز به آن‌جا کشانید که قطعه مطولی در مورد این حادثه عظیم ساخت. در هنگام جنبش مردم آذربایجان در سال ۱۳۲۵ هم طبع شهریار جوشید و غزل شورانگیزی به این مطلع پرداخت:

پر می‌زند مرغ دلم بر بیاد آذربایجان
خوش باد وقت مردم آزاد آذربایجان
برخلاف عقیده نادرپور کلماتی که بیش از همه در ادبیات دوران پس از شهریور به چشم می‌خورد، کلمات مبارزه، امید، آینده، آزادی، سعادت و امثال آن است. جز این هم نمی‌تواند باشد زیرا که روح زمانه ما این‌هاست.
نادرپور می‌گوید: "من شاعر نسل و روزگار خویشم..."

ادعای من اینست که شاعر نسلی دردمند و روزگاری پرآشوبم. واقعاً بسیاری از دردهای نسل ما و شعله‌هایی از آشوب روزگار ما در اشعار نادرپور تجلی دارد. ولی چنان که گفتیم نسل ما فقط نسل درد و آشوب نیست. درد و آشوب وی هم دارای خصوصیات خود است. خود نادرپور در مورد نسل معاصر می‌گوید که "ناچار شد در جدی‌ترین وقایع شرکت جوید و در دشوارترین کارها دخالت کند." اما در اشعار نادرپور که می‌خواهد آینه آفتاب زمان باشد، اثر زیادی از آن دشوارترین کارها و جدی‌ترین وقایع نمی‌توان یافت. نادرپور در یک جا شعر سعدی را باحافظ مقایسه می‌کند و می‌نویسد: "روزگار حافظ اگرچه از دوران سعدی چندان دور نیست اما تحولات و تغییرات فراوان، تفاوتی شگرف در میان این دو عهد پدید آورده و عهد حافظ را بسی پرآشوب‌تر و سهمناک‌تر از آن دیگری ساخته است و به همین سبب در شعر حافظ مطالب و نکات تازه‌تری به چشم می‌خورد که زاده اوضاع و روزگار اوست." سپس می‌افزاید: "اگر هنوز می‌بینیم که شعر حافظ برای ما کهنه نشده باید ببینیم که گذشته از نوبغ تابناک او علت دیگری نیز در میان هست و آن این است که هنوز جامعه ما چندان پیش نرفته که تفاوتی عظیم با هفت قرن پیش داشته باشد. هنوز عصر ما از بسیاری جهات به روزگار حافظ همانند است." (دیباچه شعر انگور)

اگر منظور از "عصر ما" یعنی "عصر ما ایرانیان" است، این سخن تا حدی درست است. ایران ما آن قدر عقب مانده که هنوز بسیاری از بقایای عصر حافظ در آن به چشم می‌خورد. ولی معذالک آیا می‌توان تغییرات شگرفی را که در اثر تحولات گیتی در همین ایران ما نسبت به زمان حافظ روی داده است، نادیده گرفت؟ آیا می‌توان ندیده گرفت که امروز برخلاف عصر حافظ نقاط مختلف جهان به هم پیوند یافته و سرنوشت کشور ما به سرنوشت دنیایی وابسته است که قابل مقایسه با دنیای عصر حافظ نیست؟ راهی که بشر در طی چند صد سال اخیر پیموده در طول هزاران سال پیش از آن نمی‌توانسته است بیامد. در این صورت تردیدی نیست که فاصله عصر ما از عصر حافظ هزاران مرتبه دورتر از فاصله عصر حافظ از عصر سعدی است. پس شعر نو، شعر امروز باید حاوی هزار نکته و هزار معنا باشد که در شعر حافظ وجود ندارد.

نادرپور برای آن که وجوه مشترک عصر ما و عصر حافظ را بیان کند، می‌گوید: "هنوز عصر ما از بسیاری جهات به روزگار حافظ همانند است. هنوز همان مشکلات و مصائب، همان قید و بندها، همان زهدفروشی‌ها و زشت‌کاری‌های پس پرده وجود دارد،

منتها رنگ و شکلی تازه گرفته است." البته همان طور که گفتیم دوران ما با دوران حافظ دارای همانندی‌هایی نیز هست ولی آیا واقعاً می‌توان گفت که مشکلات و مصائب عمده ما همان مشکلات و مصائب دوران حافظ است؟ آیا ما در عهد ایلغار تیموری به سر می‌بریم؟ آیا جهان‌خواهانی که دنیا را به ویرانی اتمی نهدید می‌کنند از لحاظ خصائص اجتماعی و مقام طبقاتی مانند تیمور و چنگیز هستند؟ اگر نه، پس این تفاوت در کجاست و چرا در اشعار برخی از نوپردازان ما به چشم نمی‌خورد؟ در روزگار حافظ از فردی نظیر او در جلوگیری از فتنه تیمور کاری ساخته نبود و هنوز اراده مردم نقش عمده در تعیین سرنوشت کشور نداشت. از این جهت حافظ برای خود وظیفه‌ای جز صبر و شکیبایی و امیدواری نمی‌دید.

به صبرکوش تو ای دل که حق رهانکند
چنین عزیز نگینی به دست اهرمینی
اما آیا در روزگار ما هم که گفتارها و اندیشه‌ها با هزاران وسیله به سرعت در میان میلیون‌ها نفر از مردم پخش می‌شود و به صورت نیروی مادی درمی‌آید، باز هم وظیفه شاعر همان صبر و شکیبایی و امیدواری است؟ در اینجا باید گفت که برخی از شاعران نوپرداز ما متأسفانه نه فقط همین وظیفه را نیز انجام نمی‌دهند بلکه گرفتار بی‌صبری و ناشکیبایی و ناامیدی نیز هستند.

نادرپور می‌گوید در روزگار ما هم مثل روزگار حافظ "همان قید و بندها، همان زهدفروشی‌ها و زشت‌کاری‌های پس پرده وجود دارد." ولی معلوم نیست در کجا؟ در زمان حافظ منشا و مظهر این قید و بندها محتسب بود. امروز کیست؟ - سازمان امنیت. در زمان حافظ فروشنده زهد و زرق روحانیانی بودند که به صورت نیروی بزرگی وجود داشتند و همدوش شاهان پیش می‌رفتند. امروز این روحانیان دروغین به صورت گماشتگان و دستیارهای دربار درآمدند.

حافظ با محتسب و زهدفروش عهد خود مبارزه می‌کرد: بود آیا که در میکده‌ها بگشایند
گره از کار فروسته ما بگشایند
اگر از بهر دل زاهد خوددین بستند
دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
آیا شاعران نوپرداز ما نیز - اگر می‌خواهند در عصر خود همپای حافظ باشند - نباید با همین دلیری با مظاهر امروزی ریا و ستم مبارزه کنند؟

اگر یک روز حافظ در نبرد به خاطر آزادفکری و خرافات شکنی در آستین مرقع پیاله پنهان می‌کرد، امروز آن چیزی که محتسبان دوران ما به دنبال آن‌اند، ادامه در صفحه ۷

آیا آقای گنجی خواهان آزادی انتشار "توفان" نیز در ایران است؟

نادر نادرپور...

بیاله نیست، "ممنوعه‌های" مهم‌تر از بیاله است. کسی که می‌خواهد و باید در زمان ما مثل حافظ در قرن هشتم هجری باشد، باید این "ممنوعه"ها را در آستین پنهان کند و آن‌گاه سرود پیکار خود را بسازد.

باید گفت که نادرپور فکر اساسی خود را که "شاعر باید روح زمانه خویش باشد" تا آخر دنبال نمی‌کند و از آن جهت مسائل عمده دوران ما به ندرت در اشعار وی مطرح می‌شود.

شاعر رنج، ملال و نومیدی

چنان که نشان دادیم، از دوران معاصر بیش از همه "دلهره‌ها" به چشم نادرپور می‌خورد نه امیدها. اشعار او هم بیشتر منعکس کننده این دلهره‌هاست. منتها این انعکاس به نسبت جزر و مد مبارزات در کشور ما و احوال شخصی شاعر کم و زیاد می‌شود. نمی‌توان گفت که پیشرفت نهضت در روحیات نادرپور تأثیر مشتقیم و قاطع دارد ولی تأثیر آن را نیز انکار نمی‌توان کرد. مثلاً شاعر در سال‌های ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ در اروپاست، با زندگی آن دیار آشنا نیست، تنه‌است و از بی‌مهری این و آن رنجیده است. سه قطعه "از درون شب"، "ناله‌ای در سکوت"، "چشم‌ها و دستها"، ثمره این حالت است.

اینک چند بیت از قطعه نخستین:

شبنم تاریک شد، تاریک‌تر شد

نمی‌تابد ز روژن آفتابی

نمی‌تابد در این بیغوله مرگ

شبانگهان فروغ ماهتابی

خدایان‌اند و اخترها و شب‌ها

گواه گریه‌های شامگاهم

نمی‌دانند این بیگانه مردم

که در خود اشک‌ها دارد نگاهم

بکوب ای دست مرگ امشب درم را

که از من کس نمی‌گیرد سراغی

شب تاریک من بی‌روشنی ماند

تو ای چشم سیه، برکن چراغی

در "چشم‌ها و دست‌ها" که عنوان نخستین مجموعه اشعار نادرپور هم هست و در اسفند ۱۳۳۰ در پاریس ساخته شده، وی توصیف می‌کند که چگونه "چشم بی‌نگاهی" به او خیره می‌شود و او را می‌لرزاند و چگونه "دست سردی" او را در "پنجه‌های وحشی" خود می‌فشارد. این که نام این قطعه بر روی کتاب گذاشته شده و این که نقش پشت جلد کتاب هم دسته‌ها و چشم‌هاست، می‌توان گفت که مضمون این قطعه در نزد شاعر از همه مضمون‌ها مهم‌تر و عام‌تر بوده است. شاید این استنباط درست باشد که منظور شاعر از چشم‌ها و دست‌ها، چشم و دست مردمی است که شاعر

از آن‌ها رنج و آزار و دورویی و زیان می‌دیده است. شاعر تنها و زودرنج ما چشم این مردمان را "بی‌نگاه" توصیف کرده است، یعنی چشم‌هایی که جنبه انسانی ندارد، گویا نیست، مثل چشمه خشکیده است. در ایات دیگری این چشم‌ها به نقطه گذارنده، شعله‌ور و هراس‌انگیز تشبیه می‌کند که هر لحظه آن‌ها پژمرنده زندگی است. هم چنین دست این گونه مردم برای نادرپور دستی سرد، بی‌مهر و خفه کننده است:

شب در رسید و وحشت آن چشم بی‌نگاه

چون لرزه‌های مرگ تم را فرا گرفت

در ژرفنای خاطر من جستجوکنان

دستی فروخزید و مرا آشنا گرفت

این خلاصه احساسی است که شاعر از جامعه دارد.

نادرپور به ایران بازگشت. ذوق دیدار یاران، مشاهده نهضت عظیمی که در آن سال‌ها در ایران موج می‌زد، رسوب بدینی و اندوهی را که در اثر چند سال اقامت در اروپای ناآشنا در دل او ته‌نشین شده بود، زدود و چهره زندگی که تا آن روز عبوس و هراس‌انگیز می‌نمد، یک چند به نظر نادرپور شادان و خندان آمد. نادرپور به سوی عشق و زندگی روی آور شد. قطعه "در هر چه هست و نیست" که در اردیبهشت ۱۳۳۱ سروده شده، نشانه‌ای از آن است:

در هرچه هست و نیست

در هرچه بود و هست

در شعله‌ شراب

در گریه‌های مست

در هر کجا که می‌گذرد سایه حیات

سرمست و پرنشاط

آن پیک ناشناخته می‌خواندم به گوش

خاموش و پرخروش

کانجا که مرد می‌سترد نام سرنوشت

و آنجا که کار می‌شکند پشت بندگی

روکن به سوی عشق

روکن به سوی چهره خندان زندگی

"هوس" نیز دنباله همین امید و شادمانی است.

اما شور و شوق و شادی اگرچه در نزد نادرپور خاموش نمی‌شود و هر چندگاهی زیانده می‌کشد، ولی متأسفانه در بیشتر ایام جای خود را به یک اندوه مبهم یأس و وحشت می‌سپارد. در قطعه "مرداب" شاعر آرزو دارد که مانند آن "رهگذر رانده از حیات" در دل مرداب غرق شود. "ملال تلخ" شرح سرخوردگی شاعر در عشق است.

"گمراه" که می‌توان گفت اوج سخن‌پردازی اوست، اوج سرگشتگی و نومیدی و اندوه شاعر نیز هست. چه صمیمیت عمیقی در این ایات خوابیده است! چه درد هولناکی در آن‌ها سرشته است!

چون آخرین ستاره گمراه آسمان

غلتیده‌ام به دامن بخت سیاه خویش
از دیدگان کور شب افتاده‌ام چو اشک
گم کرده‌ام در این شب تاریک راه خویش

تا آخرین پرنده شب دم فرو کشد
پر می‌کشم به خواهش دل ناله‌های خویش
من کیستم؟ پرنده شب‌های بی‌امید
سرداده در سکوت درختان صدای خویش
این است تصویری که شاعر از خود دارد: "پرنده
شب‌های بی‌امید!"

"تک درخت" - در اینجا نادرپور خود را از تنهایی و بی‌کسی نظیر تک درختی تصور می‌کند که در تاریکی شب‌ها فرو رفته است. هنوز در صبح جوانی است که خود را در "غروب غم‌انگیز" زندگی می‌بیند.

"آخرین فریب" - نوعی گله از زندگی است. شاعر در خطاب به زندگی می‌گوید: بارها بر آن شدم که خود ا به دست مرگ بسپارم. ولی هر بار در این عزم استوار شدم تو فریبی به کار بردی و مرا از آن بازداشتی. یک روز از راه عشق نور امید به خاطرم تاباندی و یک روز مرا با غرور این که در شعر و هنر نام‌آور گردم، پایبند ساختی.

"سفرکرده"، از قطعات پر درد و رنج اوست. در دوری همزبان خود از آن می‌نالد که کسی او را در زندگی نشناخت و او که بسیاری درد در دل داشته، ناچار شده است آن را پنهان نگهدارد:

در من سرود گمشده‌ای بود

کان را کسی نخواند و نپرداخت

هرگز مرا چنانکه منستم

یک آفریده زین همه نشناخت

بس درد داشتم که بگویم

اما دلم تگفت و نهان کرد

بیهوده بود هرچه سرودم

با این سروده‌ها چه توان کرد؟

ای مرگ، ای سبیده‌دم دور

بر این شب سیاه فروتاب

تنها در انتظار تو هستم

بش‌تاب، ای نیامده، بش‌تاب

"بیگانه" - در واقع دنباله قطعه "سفرکرده" است. شاعر

خود را از همه بیگانه می‌بیند. هیچکس از او خبر

ندارد. هیچکس سخن او را نمی‌شنود. هیچکس درون

او را نمی‌خواند. و در پایان می‌گوید: نمی‌دانم جهان،

آن‌طور که همه می‌گویند، زیباست یا نه. ولی در هر

صورت وجود من وجود معیوبی است:

ادامه در صفحه ۸

جدایی دین از دولت و آموزش!

تبلیغ حزیت...

کنترل از راه دور دست گرفت و به همان جهتی برد که آنها مورد نظر دارند. حزب وسیله مهار جنبش توده‌ای است. پس برای بورژوازی لازم است و به اهمیت آن واقف می‌باشد. آقای غلامعباس توسلی استاد جامعه‌شناسی دانشگاه تهران چنین می‌گوید: "شرط آزادی احزاب از نظر قانون اساسی عدم نقض هیچ یک از اصول پنجگانه "استقلال"، "آزادی وحدت ملی"، "موازیین اسلامی" و "اساس جمهوری اسلامی" می‌باشد. وی سپس در زمینه ضرورت تربیتی - امنیتی می‌آورد: "برای آنکه شورشیها و آشوبهای توده‌وار بروز نکنند، برای آنکه رفتارهای سیاسی افراد جامعه از عنصر عقلانیت برخوردار باشند، برای آنکه علاقمندان به فعالیت سیاسی از قواعد بازی سیاسی عدول نکنند و برای آنکه در حوزه سیاست، رفتارهای غیرقانونی عادی و فزاینده نشوند تربیت سیاسی ضروری است. کدام مرجع و نهاد مسئول پرورش سیاسی جامعه است؟... امروز در تمامی کشورهای توسعه یافته جهان، تربیت و پرورش نیروهای کارآمد سیاسی را، احزاب، عهده‌دار شده‌اند. (یعنی لزوم حزب، از نظر مهار مردم و ممانعت از خطر انقلاب ضروریست - توفان).

سخنان ایشان عصاره تفکر بورژوازی است که احزاب خودی را برای کنترل جنبش مردم و تامین رهبری خود می‌خواهد. بورژوازی توسط احزاب خودی است که هواداران خود را بسیج می‌کند، پرورش و تربیت سیاسی می‌دهد و به یک مبارزه سرایا ایدئولوژیک کامل در جامعه دست می‌زند. بورژوازی از طریق حزب خود کمکهای مالی جمع می‌کند، به ارگانهای فرهنگی و تبلیغاتی دست می‌یابد، و برای آینده کادرهای خود را پرورش داده و این تصور باطل را در مردم ایجاد می‌کند که آنها از طریق این احزاب در تعیین سرنوشت خود شریک می‌شوند. آنها تصور میکنند با انتخاب این احزاب آزادی بیان خود را ابراز داشته‌اند و حال آنکه این یک شگرد هنرمندانه و فوق العاده ماهرانه بورژوازی است که از همه عوامل ممکن، سازمانی، روانی، معنوی برای تسلط سیاسی خود سود می‌جوید. طبقه بورژوازی که اقلیت جامعه را تشکیل می‌دهد از جمله با ساختن احزاب و تحمیق مردم و ساختن افکار عمومی بر اکثریت عظیم مردم تسلط یافته و نظام استعماری خویش را حفظ می‌کند. آنها بصراحت می‌گویند که یکی از دلایل علاقه آنها به آزادی احزاب کنترل جنبش مردم است تا بنیان آنها را بر نکند. هر چقدر بورژوازی و ارتجاع برای تسلط "دموکراتیک" و مزورانه خود بر مردم به وجود احزاب بورژوائی تکیه می‌کند، همانقدر نیز برخی مدعیان حمایت از طبقه کارگر برای بی‌اعتبار کردن حزب طبقه کارگر و بی‌اهمیت جلوه دادن ضرورت بر پائی آن گام بر می‌دارند. روشن است که اگر بورژوازی برای کنترل مردم در کنار تمام وسایل سرکوبش به حزب نیز نیاز دارد

پرولتاریا باید صد برابر بیشتر به این اسلحه مبارزاتی مسلح شود تا بتواند هدایت جنبش مردم را بعهده گیرد. پرولتاریا به حزب خود نیاز دارد تا از طریق آن بتواند بر راس جنبش توده‌ها قرار گیرد و رهبر انقلاب آنان شود. چنین امر عظیمی بدون سازماندهی و طرح شعارهای درست و تحلیل از جامعه و تشخیص شرایط ویژه ممکن نیست. این کار عظیم را فقط حزب و نه افراد پراکنده، حزب منضبط و نه روشنفکران پریشان فکر و متکی بر "میت" خود می‌تواند به انجام برسانند. تئوریهای نفی حزب تئوریهای بی‌عملی و ارتجاعی است زیرا پرولتاریا را از پذیرفتن ایده درست و رفتن براه درست منع کرده آنان را بدنبال نخود سیاه می‌فرستد. چون حزب به کار مستمر، به فداکاری، به حساب و کتاب، به قبول مسئولیت و پاسخگویی به آن، به انتقاد و انقاد از خود نیاز دارد و این محسنات در روشنفکر پرگو و پراکنده‌جو وجود ندارد که می‌خواهد سالهای مدید تئوری بافی کند که نه در گذشته چیزی از آن در آمده و نه در آینده موشی زاینده خواهد شد.

حامیان تحزب بورژوائی و مخالفین تشکل واحد پرولتری هر دو چه بدان آگاه باشند یا نباشند در پی تثبیت نظام استعماری‌اند و مواظبتند که شرایطی ایجاد نگردد که "خدائی نکرده" پرولتاریا با تشکل حزب واحد خود در راس جنبش مردم قرار گیرد و حساب بورژوازی را برهم زند. بزعم آنها تا احزاب بورژوازی هستند چه نیازی به حزب طبقه کارگر است. آنها پرولتاریا را لایق داشتن حزب نمی‌دانند و بجای اینکه به تبلیغ حزیت بپردازند که با پرچم واحد قادر شود فقط حرف واحدی را زده به پراکندگی خاتمه دهد بی‌حزبی و بی‌خانمانی را تبلیغ می‌کنند. براهه را تبلیغ می‌کنند و همه را فرامی‌خوانند که پرچم بی‌حزبی را بر دست بگیرند. اتفاقاً تکیه بر لنینیسم و بر حزیت آن پرچمهای روشنی است که باید برافراشته شود تا صف اپورتونیستها و دشمنان طبقه کارگر از صف کمونیستها برای طبقه کارگر تمیز داده شود. ما در این راه گام گذاشتیم و از سختیا و مشکلات راه نمی‌هراسیم چون راه دیگری ما را به سر منزل مقصود نخواهد رسانید. "راه‌های دیگر"، بیراه‌اند که به دره و منجلاب منتهی می‌شوند. راه‌های دلخوش‌کنک و مشغولیات روشنفکرانه‌اند. باید مرزها را روشن کرد. مرز میان مبارزان و خوش نشینها، مرز میان مبارزه جدی و گپ زنی بی‌انتهای، مرز میان انضباط، و خودنمائی بی‌حد و مرز روشنفکرانه. ما همه هواداران راه آزادی طبقه کارگر را فرا می‌خوانیم که به ضرورت تشکل طبقه کارگر پی برند و به حزب واحد طبقه کارگر ایران که پرچم لنینیسم و حزیت را برافراشته است بپیوندند. ما دست همه کمونیستهای ایران را که برای مارکسیسم لنینیسم، برای آزادی بشریت مبارزه می‌کنند می‌فشاریم. تاخیر در این امر راه را برای کسب رهبری جنبش مردم توسط اصلاح طلبان هموار میکند و این امر نمی‌تواند به آمال پرولتاریا ایران جامعه عمل بپوشاند. □

نادر نادریپور...

چه سود از تابش این ماه و خورشید که چشمان مرا تابندگی نیست جهان را گگر نشاط زندگی هست مرا دیگر نشاط زندگی نیست "نامه" - درددل نادریپور است که به صورت نامه درآمده است. در اینجا نیز درد نادریپور از آن است مادرش او را نمی‌فهمد، مادری که آن قدر او را دوست دارد و پیوسته بر وجود او می‌لرزد، از او بیگانه مانده است، می‌کوشد که ضمیر پسر خود را بخواند و نمی‌تواند. پسر هم می‌داند که شکست سکوت و کوشش برای خود شناساندن به مادر فایده‌ای ندارد چون که باهم زبان مشترک ندارند. ضمناً شاعر که از زندگی به تنگ آمده، ملامت‌کنان از مادر می‌پرسد که چرا او را به دنیا آورده است:

مادر، من آن امید ز کف رفته توام
کز هرچه بگذری نتوانی بدو رسید
زان بیشتر که مرگ تنم در رسد ز راه
مرگ دلم ز مردن صد آرزو رسید
"گریز" - آرزو و شاید تصمیم شاعر است که به دیار دیگری بگریزد "کانشا امید زستش هست". تو گوئی خود شاعر از این که این همه نوای ناامیدی نواخته، به تنگ آمده است و می‌خواهد از این پس جز بانگ شادمانه برنیآورد و زندگی را بیهوده در پای مرگ نریزد:

بر چنگ من نماند سرودی
کز مرگ و غم نشانه ندارد
چنگم شکسته به که همه عمر
یک بانگ شادمانه ندارد
زین پس به چنگی ار فکنم به دست
جز نغمه نشاط نسازم
بیهوده نقد زندگیم را
در پیشگاه مرگ نبارزم
"شعر خدا" - مضمونش کیش اندوه‌پرستی است. می‌گوید ابلیس شعرهای فراوان ساخته است: عشق، قمار، زن، آواز، می، بوسه، نگاه، مستی و گناه. ولی خدا فقط یک شعر ساخته، با این تفاوت که شعر او شاهکار است:

شعر خدا غم است، غم دلنشین و بس
آری، غمی که معجزه آشکار اوست
"ابر" - نادریپور خود را به ابری تشبیه می‌کند که بر بهار مرده خود می‌گرید:

من بر بهار مرده خود گریه می‌کنم
اما کسی به گریه من دل نمی‌دهد
جز بوته‌های هرزه و گل‌های بی‌نشاط
این دانه‌های ریخته حاصل نمی‌دهد
(ادامه دارد)

زنده باد مارکسیسم لنینیسم

امپریالیسم و...

خود فروخته اتحادیه‌های کارگری و اندیشمندان سوسیال دموکرات از تعطیل کردن روز اول ماه، روز رژه عظیم طبقه کارگر علیه سرمایه‌داری، روز مبارزه تاریخی این طبقه صحبت می‌کنند. استدلال آنها این است که وقتی طبقه کارگر برای این روز به خیابان آمد میخواست به ۱۷ ساعت کار روزانه پایان دهد، روز یکشنبه را به استراحت بپردازد، از حقوق بیکاری برخوردار گردد، حق انتخاب کردن بدست آورد. و اکنون این حقوق برآورده شده و لذا طبقه کارگر دیگر به چنین روزی نیاز ندارد، چه بهتر است که بر سرکار برگردد، مثل "بچه آدم کار" کند قدرت خویش را فراموش کند و در بطن سرمایه‌داری دموکراتیک کنونی آسوده بخسبد تا تمام دستاوردهای مبارزه وی را بیاری اتحادیه‌ای زرد و احزاب ضد انقلابی سوسیال دموکرات پس بگیرند. مسلم است که این ادعاهای جنایتکارانه با مقاومت کارگران روبرو شود. ولی سرمایه‌داران هر سال چنین مسایلی را طرح می‌کنند تا زمینه سنجی برنامه‌های آتی خود را برای طرح‌های استراتژیک خود بکنند. از هم اکنون با مودیکری در پی آن هستند که روزهای یکشنبه را به روزهای خرید عمومی بدل کنند و بزبان دیگر کارگران را وادار کنند در روزهای یکشنبه به کار بپردازند.

امسال اول ماه مه و ویژگی جدیدی پیدا کرد. کلیسای کاتولیک نیز این روز بزرگ را جشن گرفت و پاپ اعظم به موسیقی کلاسیک در میدان بزرگ واتیکان گوش فرا داد. این اقدام پاپ هرگز مترقی نیست. ارتجاعی و برای دشمنی با طبقه کارگر است. کلیسای کاتولیک و نه تنها در ایتالیا بلکه در بسیار از ممالک اروپا این روش را بکار گرفت تا با تشدید بحران آتی سرمایه‌داری و افزایش روز افزون تعداد کارگران بیکار جبهه متحد صنفی آنها را علیه سرمایه‌داران منشعب کند. هزاران نفر بدون آنکه در صفوف متحد طبقه کارگر، کمونیستها و نیروهای انقلابی گرد آیند و قدرت عظیم خود را به نمایش بگذارند شاهد خیمه شب بازی کلیسای کاتولیک شدند. رفرمیستها ولی براه افتاده و این اقدام کلیسای کاتولیک را که ماهیتاً ضد کارگری و برای ایجاد تفرقه در صفوف کارگران است تمجید کردند. آنها چنین جلوه

می‌دهند که گویا پاپ نیز از منافع کارگران دفاع می‌کند.

آنها که اسیر شکل‌اند و مغزشان برای شناخت ماهیت کار نمی‌کند نمی‌توانند جز این استدلال کنند. البته پاپ به جهانی شدن سرمایه و نقش نا سالم آن تاخت تا عوامفریبی خود را کامل کند. پاپ کاتولیکها نیز بیکباره اصلاح طلب از کار در آمده است. زیرا با ابزار قرون وسطائی کلیسای کاتولیک نمی‌توان بیشتر از این تاخت، باید به برخی واقعیات تن در داد و زمین را کروی خواند تا شاید بشود مردم جهان را برای مدت بیشتری فریفت.

در کنار این شگرد سرمایه‌داری در آلمان به نازها نیز اجازه داده شد تا در روز جهانی همبستگی کارگران، به میدان آیند و بر علیه کارگران خارجی شعار دهند. پلیس آلمان این نیروهای فاشیستی را در مقابل خشم مردم حفظ کرد. این اقدام سرمایه‌داری آلمان که در راس آن سوسیال دموکراتها و سبزه‌ها نشسته‌اند نشانه آن است که جنبش کارگری را از لولوی نازیها بترسانند و این گروه‌های خشونت طلب چماقدار سرمایه‌داری را برای سرکوب مبارزه مسالمت‌آمیز طبقه کارگر آماده نگاه دارند. آنها می‌خواهند با این روش اتحاد طبقاتی کارگران خارجی و آلمانی را بر هم زنند. طبیعی است که نازیها حزب سیاسی نیستند یک گروه جنایتکار هستند و نمیتوان به بهانه آزادی بی قید و شرط بیان و احزاب و اجتماعات دست آنها را در آدمکشی، خارجی سوزی، تبلیغات نفرت انگیز ضد انسانی و یهودی ستیزی باز گذارد. تشکیلاتی با این ایدئولوژی که هر روز و هر ساعت آنرا تبلیغ کرده و باندهای قهوه‌ای پوش آنها خارجیان را می‌کشند فاقد حق دموکراتیک برای ابراز وجود است. نمی‌توان به بهانه حقوق دموکراتیک برای فعالیت مافیا و باندهای مافیائی، برای آنها حق حیات قایل شد و یا سازمانهای جنایتکار را در فعالیتشان آزاد گذارد.

ولی سرمایه‌داری به این جنایتکاران برای مقاصد شوم خود نیاز دارد و آزادی آنها را با همان دروغ شناخته شده "دموکراسی ناب" تضمین می‌کند. رفقای ما از یکی از شهرهای آلمان گزارش کردند که مامورین سوسیال دموکراتها که نوارهای انتظامات را بر بازوهای خود حمل می‌کردند و عضو

اتحادیه زرد کارگران آلمان بودند از حمل پرچم اعتراضی ایرانیان تبعیدی که بر روی آن نوشته شده بود "سرنگون باد جمهوری اسلامی" پس از بیست و یکسال که حمل آن آزاد بود، به این بهانه که به دوستی بین خلقهای ایران آلمان صدمه می‌زند؟! جلوگیری کردند.

نازیها حق دارند آزادانه با پرچم ضد خارجی تظاهرات کنند ولی ما ایرانی ها حق نداریم علیه یک رژیم قرون وسطائی اعتراض کنیم. وقتی آنها با مقاومت رفقای ما روبرو شدند و خطر درگیری بالا گرفت به پلیس مراجعه کردند تا شعار ما را مصادره کند. پلیس حاضر نشد باین عمل از ترس درگیری و عواقب بعدی آن اقدام کند. این اقدام حزب سوسیال دموکرات آلمان نشان می‌دهد که تا چقدر در حمایت از خاتمی و سرکوب پناهندگان در آلمان پیش خواهند رفت. این اقدام نشان داد که کنفرانس برلین کار چند عدد آدم پر وقت و بیکار و با پول و پله نبوده که سرخود از جانب "بنیاد هاینریش بل" به آلمان آمده باشند تا مرخصی خود را در این جا بسر آورند، برنامه حساب شده امپریالیسم آلمان با یاری رژیم "جمهوری" اسلامی ایران است. بورس است که بین نویسندگان ایران خاتم طائی وار تقسیم می‌کند تا خودشان را به خاتمی بفروشند. آنها میخواهند هواداران براندازی رژیم "جمهوری" اسلامی را با خشونت هر چه تامتر براندازند. اگر با اتهام و هوچیگری موفق نشدند، آنوقت از طریق قانونی سرشان را زیر آب کنند که نه اثر خشونت بماند و نه خونی از دماغ کسی جاری شود. ولی تیرشان هم در برلن و هم در ماینس و مونیخ به سنگ خورد. نیروهای اپوزیسیون انقلابی در خارج شرایط سختی را در پیش پا دارند. آنها باید بر علیه جاسوسی توده‌ها و اکثریتها مجدداً مبارزه کنند، باید بر علیه همه احزاب رنگ و وارنگ آلمان که در قدرت بوده و یا هستند مبارزه کنند، باید بر علیه خاتمی‌چی‌های خوشخیال نیز افشاءگری نمایند. این اقدام را باید از هم اکنون با نیروهای مترقی و متحدین استراتژیک ما در این کشورها سازمان داد. رفقای ما باید در این زمینه از هم اکنون فعال شوند و این توطئه مشترک محور برلن-مونیخ را درهم شکنند. □

به حزب طبقه کارگر ایران پیوندید!

دموکراسی نوبتی و اپوزیسیون قلبی

خبر دستگیری اکبر گنجی را همه شنیده‌اند. دستگیری وی در ایران توسط جناح معروف به سرسختان محافظه کار به بحث‌های دامن زد که ما ناچاریم به طرح اصولی و پاسخ به آن بپردازیم و مواضع کمونیستها را در برخورد با این حادثه روشن کنیم.

ولی قبل از ورود به بحث اشاره‌ای به برخی تصفیه حسابهای اپوزیسیون قلبی که رهبرش رئیس جمهور خاتمی است، خالی از مزاح نیست.

اپوزیسیون قلبی مدعی است که اعتراض برحق ایرانیان به برگزاری کنفرانس ساخته و پرداخته و سفارشی برلن موجب دستگیری اکبر گنجی و سایر شرکت کنندگان در این کنفرانس شده است. این اپوزیسیون قلبی این شایعات را از این بابت راه می‌اندازد تا افکار عمومی را علیه اپوزیسیون انقلابی ایران تحریک کرده و با سوء استفاده از موج نفرت عمومی از این عمل جناح سرسخت و متحجر حاکمیت، جهت نفرت عمومی را علیه اپوزیسیون انقلابی بگرداند. همین عمل رذیلانه نشان می‌دهد که این اپوزیسیون قلبی تا چه حد دغلكار و دشمن دموکراسی و آزادی است و مترصد است تا از هر وسیله ناشایستی علیه مخالفین خود استفاده کند، حتی اگر این وسیله را حزب الله در اختیار آنها بگذارد. این اپوزیسیون قلبی از اپوزیسیون انقلابی ایران بیشتر نفرت دارد و با وی بیشتر دشمن است تا با جناح حزب الله. این اپوزیسیون قلبی در این امر نیز از اصلاح طلبان الهام می‌گیرد که از جنبش مردم و نهضت براندازی بیشتر می‌ترسند تا بقاء ولایت فقیه. جعل و تحریف و دروغ و دغل از سراپای این اپوزیسیون قلبی می‌تراود.

اپوزیسیون قلبی با این کارش در جبهه حزب الله قرار می‌گیرد، زیرا تمام توطئه‌ها و اختناق، اعمال استبداد و خود سری را که از سالها پیش علیه مردم و در این اواخر حتی علیه جناح اصلاح طلب حاکمیت بکار می‌گیرد تیرئه می‌کند. برای اپوزیسیون قلبی علت دستگیری گنجی و نظایر وی را نباید در تروریسم جناح سرسخت حاکمیت جستجو کرد، بلکه باید آنرا بیای اپوزیسیون انقلابی نوشت. گویا اگر کنفرانس برلن افشاء نمی‌شد آنها نه گنجی را می‌گرفتند و نه شاید از قبل حجابیان را ترور می‌کردند و در یک کلام استبداد جناح مسلط ناشی از رفتار اپوزیسیون انقلابی است. اگر اپوزیسیون انقلابی خفت همدستی و همکاری و لو دادن رفقا را بپذیرد و تسلیم حاکمیت شود آنوقت از اختناق نیز خبری نیست. اگر مخالفی نباشد، زندانی هم وجود ندارد، شکنجه هم نیست، دادگاه هم نیست، حقوق بشر نیز نقض نمی‌شود، استبداد هم نیست و حزب الله هم مظهر شقاوت و جنایات نخواهد بود. این منطق

اپوزیسیون سازشکار با منطق اصلاح طلبان کاملاً هخوانی دارد وقتی آنها می‌گفتند ما هر کس را که با ما کاری نداشته باشد و قول بدهد مخالف ما نبوده و امان نامه از ما بخواهد می‌بخشیم و می‌تواند از پناهندگی سیاسی اش دست بکشد و به داخل کشور آید، همین حرف اپوزیسیون قلبی را تکرار می‌کردند. درکنه این منطقها اصل خیانت نهفته است. تمامی این منطقها با هم خویشاونداند.

آنوقت این اپوزیسیون قلبی با سینه‌ی سپر کرده به کمونیستها رو کرده به کنایه می‌گوید: "اکبر گنجی را گرفتند، حالا چه می‌گید، خوب شد! نه!".

البته از یک نظر خوب شد. از این نظر که دست اپوزیسیون قلبی رو شد و دیگر نمی‌تواند منکر سازشکاری و خیانتش شود.

حال چه برخورد منطقی و مارکسیستی باید به این امر داشت؟

آیا اگر رهبران حزب توده را که مردم ایران جاسوسان شوروی می‌شناختند و خودشان نیز باین امر اعتراف کردند دستگیر کنند و سپس شکنجه کرده و در دادگاههای نظامی در بسته محاکمه کرده و سپس اعدام کنند می‌توان از این امر نتیجه گرفت که این جاسوسان دیروز به فرزندان خلق امروز ایران بدل شده‌اند؟

جاسوسان بورس بگیر حزب توده در کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایران در گذشته میخواستند همین منطق را در جنبش دموکراتیک جا بیندازند که "سازمان مارکسیستی-لنینیستی توفان" آنها را افشاء نمود. آیا می‌توان از اعدام و شکنجه ارتشبد نصیری رئیس ساواک و یا اعدام تهرانی شکنجه‌گر ساواک به این نتیجه رسید که آنها فرزندان خلق ایران بوده‌اند؟ آیا زندان و شکنجه و اعدام داروی نظافت هر خیانتی است؟ آیا می‌شود به این بهانه هر جنایتی را تطهیر کرد؟ آیا می‌شود تسلیم شانناژ جو سازی و مسحور بناحق احساس برحق انزجار از شکنجه شد؟ مسلماً چنین نخواهد بود.

اکبر گنجی‌ها، حجابیان‌ها، ابراهیم یزدی‌ها، سروش‌ها، سحابی‌ها، خلخالی‌ها، محتشمی‌ها، خوئینی‌ها (می‌بخشد اشکال در فامیل ایشان است و نه در سوء نیت توفان) دارای گذشته، حال و آینده‌ای هستند. مارکسیسم بما می‌آموزد که برای قضاوت واقعی باید گذشته پدیده‌ها را در تکامل خود مورد ارزیابی قرار داد. این اصلاح طلبان مانند قارچ از زمین نروئیده‌اند که ما قضاوت در مورد آنها را با قیچی گذشته آنها شروع کنیم. پس ایراد ما به دستاوردکاران رژیم گذشته چیست؟

ارزیابی "حزب کار ایران (توفان)" که یک ارزیابی

کمونیستی است در تحت تاثیر این جو سازبها نخواهد بود زیرا یک موضع اصولی است. رفقای ما تنها کسانی بودند، بله ما این را تکرار می‌کنیم که تنها کسانی بودند که در طی اعلامیه‌ای رفتار رژیم جمهوری اسلامی را در برخورد به اعدام هواداران شاه محکوم کردند. نه از این جهت که ما در خیانت آنها شک داشتیم، خیر! از آن جهت که نخست به محاکمه علنی و با نظارت مردم معتقد بودیم و دگر نکته آنکه اعتقاد نداشتیم کسی را می‌توان به بهانه‌های واهی نظیر مفسد فی الارض بودن و محاربه با خدا کشت. ما در آن هنگام در این حکم نه تنها حکم اعدام عوامل رژیم گذشته بلکه فرمان قتل همه انقلابیون ایران را می‌دیدیم. تصدیق کنید که بیان چنین موضعی در آن روزگار به جسارت شیر نیاز داشت.

ما همین برخورد را در ممنوعیت نشریه "میزان" داشتیم و سپس آنرا به محکومیت دستگیری عبدالله نوری و انزجار از سرکوب اصلاح طلبان و توقیف ۱۷ نشریه اصلاح طلب و ترور حجابیان گسترش دادیم. ما با اصلاح طلبان از نظر طبقاتی و نظری مخالفیم ولی این اعتقاد ما موجب توجیه شکنجه و اعدام هرگز نمی‌گردد. ما بر این اعتقاد نیستیم که یک رژیم بربرمنش حق دارد نسبت به مخالفین و متقدین خود خودسری اعمال کرده و حقوق بدوی آنها را نقض کند. ما نمی‌توانیم بگوئیم که چون آنها از ما نیستند پس کشیدن ناخن آنها و تجاوز به زن و فرزند آنها مجاز است. ما بر آنیم که این تساوی حقوق بورژوازی باید برای همه بصورت یکسان اعمال شود این است که مخالف دادگاه ویژه روحانیت نیز هستیم. ما در برنامه خود گفته‌ایم که با هر گونه تضییق حقوق و سرکوب اقلیت به مبارزه برمی‌خیزیم. ما با این درک از حقوق دموکراتیک به مسئله دستگیری اکبر گنجی و تضییقاتی که علیه وی بصورت خودسرانه انجام می‌گردد معترضیم و آنرا محکوم می‌کنیم. ما اشاره می‌کنیم که ما کمونیستها نه تنها شکنجه کمونیستها و دستگیری خود سرانه و اعدام آنها را محکوم کردیم و می‌کنیم حتی با اعمال این روش به متقدین همان رژیم نیز موافق نیستیم. ولی آنها وقتی رفقای ما را به بیغولها می‌افکنند، شکنجه و اعدام می‌کردند و بهای گلوله‌هایی را که سینه‌های پر شور آنها را شکافته بود از خانواده‌های آنها می‌گرفتند سکوت می‌کردند، آنها خوشحال بودند زمانیکه پاسداران با تجاوز به دختران جوان در زندانها آنها را به سینه دیوار گذارده و سپس بابت این تجاوز به خانواده‌ای جانباختگان پول شیر بها پرداخت می‌کردند. آنروز صدای اعتراضی نه ابراهیم یزدی و نه از عزت الله سحابی و نه از سروش ادامه در صفحه ۱۱

یاری رسان، نیرو بده "توفان"!

مرگ یک انقلابی...

خانه‌شان ریختند و بدون ارائه حکم دادگاه وی را دستگیر کرده و به جای نامعلومی بردند. ماشین قتل‌های زنجیره‌ای در آرژانتین به راه افتاد. در همانروز مامورین امنیتی خانه مادرش را زیر و کردند و در جواب ضجه مادرش که فرزندم چه عملی مرتکب شده است گفتند **Por algo sera** (حتماً چیزی هست). آخرین نفری که کلاوس آلمانی را در شکنجه‌گاه‌های ویدلا دید یک زن فرانسوی بود که شهادت می‌دهد که کلاوس را بدون چشم‌پند دیده است و از همانجا دانسته که وی را به قتل می‌رسانند. زیرا چشمان گشوده که بتوانند قیافه‌های جنایتکاران را به خاطر بسپرنند همواره خطرناک خواهند بود. چشمان بینا همواره خطرناکند. شکل رایج قتل در آرژانتین به این نحو بود که متهمین سیاسی را یا با سیم خفه می‌کردند و یا از هواپیما به دریا می‌افکندند. این نوع قتل در فرهنگ امپریالیستی جنایت علیه بشریت نیست و مستحق مجازات در دیوان بین‌المللی لاهه نمی‌باشد. جسد کلاوس را دریا نپذیرفته بود و به سرزمین آرژانتین بازگردانده بود. پیدا شدن جسد کلاوس برنامه زرنالها را برهم زد. قبر وی در سال ۱۹۸۳ بطور غیر قانونی گشوده شد تا مابقی آثار جرم را از بین ببرند. لیکن پزشک قانونی در سال ۱۹۸۵ از بقایای جسد که هنوز در دسترس بود، هویت کلاوس سیشانک را تشخیص داد.

دولت بشر دوست و دموکرات آلمان موظف است از منافع آلمانها در منطقه جهان دفاع کند ولی مسخره است وقتی که بدانیم، هلموت اشمیت رئیس جمهور سوئیسال دموکرات وقت آلمان ادعای ویدلا را مبنی بر این که "شایع است که آقای کلاوس سیشانک در یک تصادف اتومبیل کشته شده است" را برای عدم پیگیری ماجرا کافی دانست. مرجع تشخیص مصلحت نظام جمهوری آلمان امپریالیستی مصلحت را در آن دانست که سکوت کند، همه قوانین سیاه روی سفید آلمان را زیر پا بگذارد تا مجبور نشود رژیم خونخوار ویدلا را در آرژانتین بی اعتبار کند. مطبوعات دموکرات نیز که دارای حق آزادی بیان هستند مصلحت را در سکوت دانستند، مصلحت را در این دانستند که از حشاشان استفاده نکنند. مگر نه این است که استفاده از حق اختیاری است؟ منافع امپریالیسم آلمان از خون کلاوس سیشانک رنگین تر نبود این بود که از خون وی گذشتند. امپریالیسم آلمان امپریالیسم متمدن است و به قصاص اعتقادی ندارد. برای امپریالیستها و نوکران سوئیسال دموکراتشان، کمونیستها جزو ابناء بشر نیستند و قتلشان مباح است.

ژنرال ویدلا در سال ۱۹۹۰ پس از برکناری از حکومت با عفو عمومی رژیم بعدی از حسابدهی جست و جنایاتش علیه بشریت قانوناً مایله شد. البته اکنون وی به علت بچه ربائی تحت تعقیب دستگاه قضائی آرژانتین است و حق ترک محل سکونت خود را (بخوانید قصر خود را-توفان) که دارای استخر بزرگ، باغ سرسبز و زمین بازی تنیس است ندارد. مادر کلاوس که باقیمانده عمر خود را برای مجازات قاتلین فرزندش فعالیت کرد دو سال پیش درگذشت و دولت آلمان با خونسردی از اعلام جرم علیه ویدلا خودداری می‌کند. دولت آلمان منتظر است که حال مزاجی ویدلا وخیم شود تا بتواند با یک مجوز پزشکی عمل محاکمه یک مرد سالخورده را غیر انسانی جلوه دهد. مرجع تشخیص مصلحت نظام اعلام جرم را "به موقع" برای فریب افکار عمومی اعلام خواهد کرد ولی مانع بیولوژیک در کار محاکمه نقش قطعی را ایفاء می‌نماید. ویدلا سرنوشتی مانند پینوشه خواهد داشت و پینوشه مانند، سوهارتو و سوهاتو مانند ماسارکوس ...

امپریالیسم آلمان در این زمینه گذشته با تجربه‌ای دارد و با این روش و کثش دادن تعقیب قضائی همه نازی‌های آلمان را از دست دستگاه قضائی آلمان نجات داد. همین امپریالیسم ولی در زمان تصاحب آلمان دموکراتیک با مخالفین سابقاً کمونیست خود این چنین رفتار نکرد و با پیر و جوان بیرحمانه تصفیه حساب نمود. معلوم نیست اپورتونیستها و "دموکراتهای" ضد کمونیست ایرانی چه موقع دیدگانشان به حقایق باز می‌گردد و ماهیت خونخوار و مزور امپریالیسم را خواهند شناخت و دست از آرایش وی برخواهند داشت. در آرژانتین ۱۰۰ آلمانی انقلابی از قاره اروپا جانباختند تا زحمتکشان آرژانتینی در آمریکای جنوبی زندگی بهتری داشته باشند. این کدام ایدئولوژی است که انسانها را به این فداکاری و انسانیت بزرگ وا می‌دارد؟ این کمونیسم است. این آلمانی‌ها مسلماً رفقای ما بودند و رفقای ما ایرانی‌ها، آرژانتینی‌ها، برزیلی‌ها، ترک‌ها و عرب‌ها و... همواره باقی خواهند ماند. مادر کلاوس سیشانک دیگر زنده نیست تا باد صبا خیر درج سرنوشت فرزندش را در یک نشریه ایرانی به وی بدهد، ولی ما موظفیم یاد کلاوس این رفیق انقلابی را زنده نگهداریم و آنرا پرچمی کنیم تا بار دیگر قیافه مزور و بیرحم امپریالیسم را به همه بشناسیم.

اگر روزی لوح افتخار جهانی جانباختگان راه آزادی طبقه کارگر را منتشر کنند، کلاوس سیشانک در کنار نام رفقای ما قرار دارد. یادش زنده باد! □

دموکراسی نوبتی...

برنخاست. این است فرق میان دموکراسیسم ما کمونیستها و دموکراسیسم اصلاح طلبان.

ولی آیا محکوم کردن سرکوب اصلاح طلبان باین مفهوم است که ما با نظریات آنها آنها موافقیم؟ هرگز! ما با نظریات آنها همانگونه که تاکنون نشان داده‌ایم مبارزه میکنیم و مردم را از فریبکاری آنها برحذر می‌داریم. ما با ممنوعیت روزنامه "میزان"، "خرداد"، "توس"، "نشاط" و...مخالفتیم ولی الزاماً با تمام محتوی آنها موافق نخواهیم بود. ما برآنیم که در زیر سلطه استبداد خون آشام مذهبی نمی‌توان دموکراسی را تجزیه کرد و نوبتی نمود. این امر تمامیت، استمرار و بقاء دموکراسی را به خطر می‌اندازد و در درجه اول به ضرر کمونیستها و انقلابیون است. چون این ضد انقلاب است که همواره از نبود دموکراسی سود می‌برد.

آیا ما برای آزادی گنجی، نوری، کدیور به میدان آمده و خواهان لغو توقیف از ۱۷ روزنامه اصلاح طلب هستیم؟ هرگز! ما اگر به این دام بیافتیم که در آن صورت در صف واحد اپوزیسیون نقلی برهبری خاتمی و اصلاح طلبان قرار گرفته‌ایم و با آنها فرقی نداریم. خواستهای ما دامنه وسیعتری از این دارد که آنرا فقط به آزادی قشر معین و یا گروهائی معینی محدود کنیم. ما هوادار آزادی همه زندانیان سیاسی هستیم. ما هوادار لغو سانسور و آزادی بیان عقیده بطور کلی و برای همه هستیم و نه آنکه آنرا باز برای اصلاح طلبان بخواهیم و از کمونیستها و نیروهای انقلابی دریغ نمائیم.

هیستری دفاع از گنجی و اصلاح طلبان با این سیاست صورت می‌گیرد که رهبری اصلاح طلبان به جنبش مردم تحمیل شود تا این سیل به کشتارگاه جمعی دیگری جاری گردد.

ما در عین محکوم کردن این بیعدالتیهای حاکمیت حتی نسبت به منتقدان خودی خود حامی دموکراسی در تمامیت خود هستیم و نه فقط برای آقای گنجی. وقتی زندانیان سیاسی آزاد شوند، وقتی جمهوری اسلامی سرنگون گردد، وقتی خشونت اسلامی مرتفع شود، آقای گنجی هم آزاد می‌شود ولی اگر آقای گنجی آزاد شود معلوم نیست بقیه زندانیان سیاسی که مخالف نظریات نادرست آقای گنجی نیز هستند آزاد گردند. "توفان" چرخ پنجم ارابه اصلاح طلبان نیست و به موضع اصولی سستی کمونیستی پای می‌فشارد.

این است آنچه که ما در مورد دستگیری اصلاح طلبان و دموکراسی برای همه می‌گوئیم حال باید دید اپوزیسیون نقلی به چه ابزار تحریف جدیدی متوسل می‌گردد. □

"عالیجنابان خاکستری" را به مردم معرفی کنید!

ملاک کمی در تعیین مرز خیانت

می خواهند ننگ همکاری با رژیم جمهوری اسلامی را انکار کنند. این "دموکراتهای" تقلبی همان کسانی هستند که اگر بر سر کار آیند دمار از روزگار مخالفین خود به این بهانه که "دموکرات" نیستند و ادامه در صفحه ۵

کنفرانس برلن آنطور که ضد انقلاب تبلیغ می کند، ماهیتاً کنفرانسی برای تبلیغ آزادی بیان و تمرین دموکراسی نبود. مبلغین این کنفرانس که اپوزیسیون تقلبی بهترین عنوانی است که می توان بر پیشانی آنها چسباند با کولی بازی و عوامفریبی گستاخانه ای

TOUFAN

توفان

Centralorgan of
Labourparty of Iran

Nr.4 July. 2000

مرگ یک انقلابی

کلاوس سیشانک (Klaus Zieschank) را ما تا ۲۵ ماه مارس سال ۲۰۰۰ نمی شناختیم. وی بیست و چهار سال داشت زمانیکه جسد اسکلت شده وی را در حالیکه دستهایش از پشت با سیم بسته شده بود در کناره رودخانه ریو د لا پلاتا (Rio de la Plata) در سال ۱۹۷۶ در شهر بوئنوس آیرس (Buenos Aires) در آرژانتین پیدا کردند. روشن بود که وی قربانی رژیم کودتاجی و جنایتکار آرژانتین ژنرال ویدلا (Jorge Videla) بخوانید سرلشکر زاهدی، پینوشه، سوهارتو-توفان) است.

از زمان کودتای ژنرالها در آرژانتین در سال ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۳ که برای سرکوب جنبش کارگری و کمونیستی آرژانتین صورت پذیرفت تا دست امپریالیستها در غارت منابع ثروت آرژانتین باز گردد، طبق آمار رسمی ۳۰.۰۰۰ نفر در آرژانتین مفقودالاثر شده اند. مفقودینی که هیچگاه در هیچ آماری هیچوقت به حساب نیامده اند در این جدول منظور نشده اند. کلاوس تابعیت آلمان داشت، دانشجوی رشته مکانیک در دانشگاه مونیخ بود و در کمیته همبستگی آمریکای لاتین در مونیخ فعالیت می کرد. در ۱۹۷۶ به بوئنوس آیرس بازگشت تا مادرش را که ساکن آرژانتین است ملاقات کند.

در عصر ۲۶ مارس ۱۹۷۶ پاسداران مسلح سرمایه به ادامه در صفحه ۱۱

فراخوان حزب کار ایران (توفان)

بمناسبت سفر خاتمی به برلین

آنگونه که نشریات ایران منتشر کرده اند قرار است نماینده جمهوری اسلامی ایران در روزهای ۱۰ تا ۱۲ ماه یولی (تیرماه/ژوئیه) امسال بدعوت دولت آلمان وارد خاک این کشور شود. حزب کار ایران (توفان) همه سازمانها و تشکلهای متعلق به اپوزیسیون واقعی و کلیه نیروهای ضد جمهوری اسلامی را فرا میخواند در یک اقدام دستجمعی فریاد اعتراض مردم ننگون بخت ایران را نسبت به جنایات رژیم ارتجاعی و سرمایه داری جمهوری اسلامی بگوش مردم جهان برسانند و نشان دهند که مردم ایران فریب توطئه های مشترک امپریالیسم آلمان و اصلاح طلبان داخل و خارج ایران را که جمهوری اسلامی را به "خوب" و بد تقسیم می کنند نمی خورند و مبارزه خود را تا سرنگونی این رژیم فاسد ادامه می دهند. این لکه ننگ تاریخ ایران و غده چرکین و متعفن را باید با یک عمل جراحی انقلابی بدور انداخت.

سرنگون یاد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

آزادی اندیشه با ریش و پشم همیشه

شماره دورنگار: ۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶ حزب کار ایران (توفان) ۲۴/۵/۲۰۰۰

تبلیغ حزیت یک حربه مبارزه پرولتری

هواداران اصلاح طلبان بر آنند که باید با قبول آزادی احزاب آن مجاری قانونی لازم را بدست آورد تا سیل خروشان جنبش مردم را در آن مسیرها با هدایت و ادامه در صفحه ۸

فرقی میان حمایت از قانونیت و تحزب خاتمی با بی حزبی پاره ای مدعیان حمایت از طبقه کارگر موجود نیست. این ادعا در درجه نخست شگفت بنظر می آید ولی در بطن امر و ماهیتاً فرقی میان آنها نیست.

امپریالیسم و اول ماهمه

سرمایه و ادغام تراستها و کنسرنها، و تراکم سرمایه ها به تشدید استعمار طبقه کارگر منجر شده است و بر درجه شدت اعتراضات آنها می افزاید. این تظاهرات در شرایطی برگزار می شود که سرمایه داران یاری نویسندگان مزدور و پاره ای رهبران ادامه در صفحه ۹

اول ماه مه امسال با شکوه هر چه تمامتر در اقصی نقاط جهان برگزار شد و در بسیاری از کشورها حکومتگران خشونت طلب تظاهرات مسالمت آمیز کارگران و کمونیستها را بخون کشیدند. تعداد شرکت کنندگان در این تظاهرات سنتی بعلت خطریکاری که طبقه کارگر را تهدید می کند چشم گیر بود. جهانی شدن

به صفحه آزمایشی توفان در شبکه جهانی اینترنت خوش آمدید. www.toufan.de

<p>نشریه ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. "توفان" نشریه «حزب کار ایران»، حزب واحد طبقه کارگر ایران است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود بابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف پست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.</p>	<p>سخنی با خوانندگان</p> <p>آدرس</p>
<p>TOUFAN حساب بانکی POSTBANK Hamburg BLZ. 20110022 KONTO NR. 2573302600</p>	<p>TOUFAN آدرس POSTFACH 103825 60108 FRANKFURT GERMANY</p>
<p>شماره دورنگار (فکس) آلمان ۰۶۹/۹۶۵۸۰۳۴۶</p>	

پیروز باد حزب طبقه کارگر ایران